

UNIVERSAL
LIBRARY

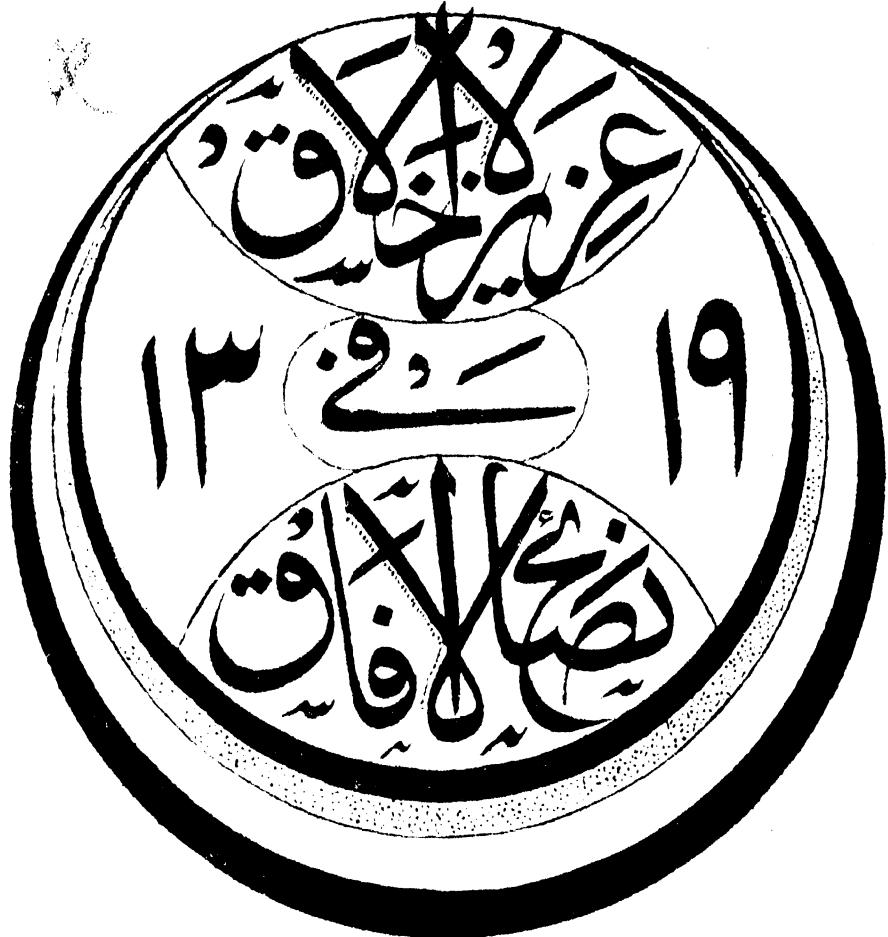
OU_228340

UNIVERSAL
LIBRARY

اَكْبَرُ كَوْلَاتَهُ وَكَوْتَهُ هِلَيْ مَوْعِدُهُمْ

پاره (۳۴) سوره آل عِصْرَان

این واضح کردن است برای مردمان در اه مودن و بینه دادن برای پریزگاران



برکت یسنه نامه ام از ابتداء تا نهایه ۱۰ من بدل اوراعندام او بود خواجہ

دَرَرَ قَرْنَصَعْكَلَهُ وَاقِعَ بَلِلَقْ جَسَيَهُ لَدَلَهُ كَشَاهَهُ
دَلَهُ كَلَهُ كَلَهُ وَاقِعَ بَلِلَقْ جَسَيَهُ لَدَلَهُ كَشَاهَهُ

فهرست مضمون‌گنای لاجواب عزیز االا خلاق فی نصائح الافق

نحوه	خلاصه مضمون	نحوه	خلاصه مضمون	نحوه	خلاصه مضمون
۲۳	فضلت و برترین جود	۱۱	نمیت خودی خود آرایی	۲	حمد خدا تعالی
۲۴	منعطف صلوات اللہ علیہ وسلم	۲	منعطف صلوات اللہ علیہ وسلم	۳	منعطف صلوات اللہ علیہ وسلم
۲۵	مکان هارون رشید	۱۲	بیان ایمان	۳	سبب تعلیف کتاب
۲۶	دیکھ طیب او مت نما	۱۳	دیکھ طیب او مت نما	۴	امال ثواب ہر چندی
۲۷	آنکاری سفر زخمی ران کتاب	۱۴	با خبر داد حق است	۴	شناختن خدا فرض است
۲۸	آیات قرآنی بر توحید بحث	۱۵	آموزه رسالت مأب	۵	آیات قرآنی بر توحید بحث
۲۹	کیشیطان ز محبو بسیج	۱۶	بیان ذکر نیز دان فضیلت	۶	بوئے پادشاه مصر
۳۰	نحویت از موت و حیات	۱۷	نمیت کبر و نخوت	۶	ثبوت مقدمه بد و گواه مشود
۳۱	شکایت فرمایان بنی آدم	۱۸	نمیت دروغ و جواز اد	۷	ثبوت توحید خداوندی به کل
۳۲	سلطان لا ولیها و توبه نمود	۱۹	در بعضی موافع	۷	د چندین نہار پنیر گیر کوئہ نہ خواهد
۳۳	بیان فیکار کرام علمیں سلام	۲۰	فضیلت نقر و فقر	۷	آمادگی خدا تعالیٰ قیمتی
۳۴	دزادن بر دست والا	۲۱	ارشاد مولا علی با یہودی	۸	بیان فیکار کرام علمیں سلام

۸۷	و هر کار عدد بدست است کن ، ایغزیز ره کار بسم اللہ گنو	و طعام را تنہا مخور
۸۸	ایغزیز نصائح متفرق شنون	و طعام را منتظر مدد
۸۹	بدانکه نیکی با بدن باید	و طعام را بسیار گرم مخور
۹۰	ایغزیز قطعه	و آب را در سه نفس خور
۹۱	ایغزیز گفتہ میشود که	و چون سکس
۹۲	ایغزیز این حکایت	و استاده استنجام کن
۹۳	ایغزیز این رسومات به پنهان	و چشمیش طعام لذید مخور
۹۴	ایغزیز اگر قدرے عقل است	و جامہ نازک پیوش
۹۵	ایغزیز این چند کلمہ که	ایغزیز اول روز و آخر روز
۹۶	مناجات برگاه غاضی انجامات	و اول شب بخواب مرد
۹۷	عقل نامه عالم زمانه و فضل بیگانه	و قیلو لہ مکن
۹۸	ایغزیز جدول جنتری	و رو بقبله متفت
۹۹	ایغزیز دریافت فاصلہ اصلاح	و پا بجانب قبلہ مکن
۱۰۰	ایغزیز میں علم دنی شبنو	و شب برہنہ محب
	ال manus ممیت کتاب	و لباس مردان زنان را
	چخوش گفتہ درستہ	و مکس او حرام
	ستَّتْ بِلْخَفْ	ستَّتْ بِلْخَفْ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



دِرْجَاتُ الْقِرْبَةِ مِنْ أَعْلَى إِلَى أَعْلَى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِنَامِ خَدَائِكَ بِخَاتِمِهِ بِهِ سَبَانِ

بِجَمِيعِ تَعْلَمَاتِكَ لَكَ لَهُ

حمد و سپاس بی قیاس هر واجب الوجو دی را که بو و هست و خواهد بود و مظهر

و میند ع هر محکمن و موجود از کتم عدم تباشانه شهود - و دی کیمیت پاک و نست و
نوید اکتنده پوشیگ

از صفات نامنرا - و او را کس نزاد - و کس ازو دی نزاد - قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

اللَّهُ أَحَدٌ لَوْلَاذِنَةٌ وَلَوْلَا ذِنَةٌ وَلَوْلَا يُكَفَّرُ لَهُ كُفُّارًا أَحَدٌ لَهُ شَانٌ او است

خدای نیاز است زاد و زاده شده - و نیست پیچ کس او را بهتر

هم محتاج وی اند و امحتاج ریگرے نیست لایر **کَتَبْلِهَ شَوَّ** وَهُوَ الْيَمِنُ لِبَهِيرَ
 ماست مانند او پیزرس و است شنوا بینا
 و است بر انگیزندۀ مرد باز قبور بر و نشور. **مِنْهَا خَلَقْنَاكُو وَفِيهَا نَعِيْدُ كُو**
 از زین آفسه ییم شوارا در زین باز و آریم شارا
وَمِنْهَا كُنْجُوكُ تَأْسِيْجُ أُخْرَى و است روزی دهنده مخلوقات - از لطف فنا یا
 و از زین بیرون کشیم شارا - باره یگر - .

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ يَرْزُقُهَا حَبَّنَا اللَّهُ وَلَغُمَّ
 دیستهیج جنبه ده زین - گربه خدا سست روزی او - خدامار اکافی است و بیت
الْوَكِيلُ وَكَفِيلُ اللَّهِ وَكَيْلُ الْأَكَلِ **فَغُصَّ كُلُّ شَيْءٍ لَهُ أَيْةٌ فَهُوَ تَدَلُّلٌ عَلَى**
 کارساز - خدامار ساز است پس در هر چیز برای اونشانی است که دلال کند
أَنَّهُ وَاحِدٌ وَوَرَوْدِنَا مَعْدُودٌ بِرَأْنَ فَرَسْتَادَهُ كَلَوْلَكَ لِمَا خَلَقَتُ الْأَفْلَالُ
 بر آنکه او یکتا است اگر نی بودی ای جیب من پیمانی کرم آسانبا را
 در شان است و برآل او که طیبین و طاهیرین اند **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُرُؤْلُنُهُ**
 پاکیزه پاک جزاين بیست کیمزا به خدا آداد و رکن
عَنْكُوكُ الرَّجَسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطْهِرُهُنَّ تَطْهِيرًا - مثل آهل بیتی
 از شما پیدی را ای ال بیت - و تا پاک کند شارا پاک کر دن مثل ال بیت من
فِيْكُوكِمَثُلِ سَقِيْنَهِ نُوْحَ مَنْ رَكَبَهَا بَحَارًا وَمَرَّخَلَفَ عَنْهَا هَلَكَ
 در شا مثل کشتی نوح هر که سوار شد بر و بحات یافت کسی که تخلف ازان نزد هلاک شد
وَبَرَّ يَارَنِ اَوْ كَهَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَصُوْلَهُنَّهُمْ أَضَحَارًا **الْجَنَوْمُ**
 راضی شد اسد ز ایشان راضی شد ز ایشان ازو - سعادت من پوشترگان از
فَيَا أَيُّهُمْ أَفْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ هُ وَرَنْقِبَتِيَ آهْنَا وَأَقْعَشَدَهُ
 بسدر که از ایشان اتفاک نمی کنید ماه یا بید

آتا بعد این رساله ایست مسرا تفضیل و تکمیل بر نصایح عزیز یمنطبقه

نر زدیج بکارهای بحری که کترین بی بضاعت قلیل الاستطاعت بندۀ چنین

معرّا از شور و تمیز محمد عبد الغریز عفا الله عنہ و احسن الله احواله و عاقبتہ

ایمن - حسب حوصله خود برای تدریس فرزندان خویش **احمد محمد الله**

و محمد محمد الرحمن سلمہا المنان تاییع و طبع منوده تابخونی

افاده خویش مقبول عامگشتہ و مطلوب انام بو وہ است قبل از انبیاء آن حوت

که احدی از کتب فروشان ایند یار - و یا مالک مطابع دیگر امصار بصرف ذاتی

طبع نماید و متمسع گردد - تاییکیک رساله نر آنها فتساهم غتنی پنهان شد و
پردازگرفته شده با آن -

نه کسی از خواهشمندان بکشیم اقتاده که بر غبّت ولی خود محمل باز طبع شود - و

اشاعش مصادق هم ماؤهم ثواب گردد - ناچار خود متوكلاً علی الله

از صرف ذراتی صرف نظر منوده متعدد نسخه جات طبع و خدمات امر

قراءت تعارف بلا و اشعار تخته ابلاغ داشتم منت خدای راعز و جل که آن سال

نخواهیں بصر و مقبول ارباب بزرگ شدم (ما انکه اکثری تبریزی نامجات تعریفی

و شکری و بعضی با رسالت تعاریف و توایر نخست متعدد راقم الائم را خیلے منون مسر

ساختند اما اندیح آن غیر ضروری (انتقام) و بعض احباب منزه زین

متعدد نسخه جات باشتر اربعینیت مقرر و صلی بالطفال و طلبیار مد ارسی جد آنکه نادا

و عدیم الاستطاعت بود تقییم کردند و چون دیدم که بذریعہ پست انگریزی و آمنی بایا

در خواسته های رجیعنی مسلسل التوالی بطلب نسخه جات بنامم میر سلاجم کبرات و مرآ

طبع کنایم - وَمَا تَوْفِيقٍ لِلَّا إِلَاهٌ إِلَّهُ عَلَيْهِ تَوْكِيدٌ وَإِلَيْهِ أَنِيبَةٌ
و نیست توفیق من گر. بفضل خدا برده توکل کردم و بسوی اد رجوع یکنم

حکیم متعدد ضیاء الله حکایت حبیب صاحب مولوی اکرم الدین خان صاحب [عبد القادر صاحب طاهر
تحسیلدار سلطان آباد] مہترم تعمیرات تکمیرگر [اول تسلقدار پرنسپنی] دوم تسلقدار بہنگیر
محتمد بدایت ملیح صاحب [مرزا غلام سلطنه بیگ صاحب] مولوی امیر قوش خان صاحب [محمد عبد القادر صاحب چیده
مدکار منته افغان سکاره] ناظم علم جمیعت سرکار عالی [صدر تعلیم را پا یخواه طلاق شفیع امام] تحسیلدار پائیگاه
نواب رحمن یا جنگ بیار [سید حسن علی صاحب طلسی] مرزا کرام علی صاحب [میر تنہیت علی صاحب
عاظم ذوق مکملی سرکاره] شفیع طلاق فیضی خیر الدین بوریان [میر علی و محمد مدد اوکو یخواه میرکار] میر تم کو تو ای او جنگ آباد

آتا بعد این رساله ایست مسراً تفضیل و تکمیل بر نصایح عزیز یه منطبعه

نرذیجیه است هجری که کترین بی بضاعت و قلیل الاستطاعت بندۀ چاپ

مُعَرَّاً از شور و تمیز محمد بعد الغریز عطا اللہ عنہ و حسن اللہ احوالہ و عاقبتہ

آین - حسب حوصله خود برای تدریس فرزندان خویش **احمد عبد الله**

و محمد عبد الرحمن سلیمانیان تاییف طبع منوده تابخوبی

افاده خویش مقبول عامگشتہ و مطلوب انام بوده است قبل از انبیاء آن خوش

که احمدی از کتب فروشان ایندیار - و یا مالک مطابع دیگر امصار بصرف ذاتی

طبع نماید و متمتنع گردد - تاییکیک رساله نزد آنها فرستاد مغمتنی پنهان شد و
پردازگرفته شده باشد -

نه کسی از خواهشمندان کجشیم اقتاده که بر غبیت دلی خود تعلق باز طبع شود - و

اشاعتش مصدق اق هم خسر ما وهم ثواب گردد - ناچار خود متوكلاً علی اللہ

از صرف ذراتی صرف نظر منوده متعدد نسخه جات طبع و خدمات امر

لقراء متحارف بلاد و امصار تختهش با بلاغ داشتم منت خدای راعز و جل که آنکه سله

لظهور اهل بصر و مقبول ارباب بجزر شسته (آنکه اکثری تبریزی نامجات تعریفی

و شکریه و بعضی بار سال تعاریفیط و تو این خ متعدد راقم الائم را خیلے منون من مر

ساختند - اما اندیح آن غیر ضروری (داشتم) و بعض احباب معذز زین

متعدد نسخه جات باشتراء بقیمت مقرر ه صلی باطفال و طلباء در دارس جد آنکه که نادا

و عیم الاستطاعت بودند تقسیم کردند - و چون دیدم که بذریعه پست انگریزی و آسپی با

در خوشهای رہمین علی التوالی بطلب نسخه جات بنامم میرشدلا جرم کبرات و مرآ

طبع کنایدم - وَمَا تُؤْفِقُ إِلَّا بِإِشْهَدِهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبَ لَه
و نیست ذین من گر . بفضل خدا به دست کل کردم و بسوی او رجوع میکنم

حکیم محمد ضیاء اللہ صداقت [حاجی صنف حسین صاحب] مولوی اکرم الدین خان صاحب [عبد القادر صاحب طاهر
تحصیلدار سلطان آباد] مہتمم تغیرات گجرگه [اول تسلقدار پرسپسی] دوم تسلقدار بہونگیر
محمد صمد ہدایت طیعت [مرتضی اعلام بحقیقی بیگ صاحب] مولوی امیر محمد خان صاحب [محمد عبد القادر صاحب چیده
مد کار منته افراح سکار کار] ناظم نظم جمعیت سرکار عالی [صدر تعلق در پاسکاڈا ملکه خوارزمی] تحصیلدار پائیگاه
نواب رحمن یا چنگ بیاند [سید حسن علی صاحب طلس] مرتضی اکرم علی صاحب [پیر تنهیت علی صاحب
عاظم و فرق ملکی سرکار] محتقدار ملکه خوارزمی [دکن و عقد مدادر کوکه خوارزمی] مہتمم کو توالي او رنگ آباد

زبانی مدارم که از عهدہ منت و شکر خدا تعالیٰ بد رایم - ہر کہ آن رسالہ راوید بدل پسندیہ

بکہ همچو کاغذ زیر میبرد - احسان خالق المنان که از هند و تامیلیان و از پیر ما جوان بحیثیہ
قیمت

برین بگھا ہے می اند ازد - و بر غبت ول خرد ارش میشود - لہذا حسب فرمائش

بعض احباب مودت انتساب بر مطالب مولفہ اولی نظر ثانی کردم و در تقدیم و تاخیر

فکر بکار بردم - و دیگر حپت نصائح ضروریہ را مستزداد کردم و بلحاظ سنہ

(غزیٰ الاخلاق فی نصایح الافق) نام نہادم - و نیز نامہ مبارک رسول مقبول
۱۹

علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام کہ مسنبی بر دعوت اسلام و توحید رب نام

و بنام پادشاه مصر صادر گشتہ مع ترجمہ اش تبرکات شرکیہ نہ انودھم - تاب نجہا

و عمل نمایند - مقاصد بشریت و فحوائے الامان مركب من الخطا و النیا

انسان مركب است از خطاء و فراموشی

اگر غلطی دیرین مجبو عہ بسینید التما س اصلاح میدارم وس - وَاللَّهُ أَمْوَالُ
بِالْخَيْرِ

و هندہ تو فتن خیر خدا تعالیٰ است

الْعَزِيزُ أَسْعَدَكُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْهَارِينَ بدانکہ بربندہ عمل
در بربر و جہان خدا تعالیٰ ترا سمادت مند کناد -

و باع فرض است شناختن خدا کے عزو جل - بعدہ داشتن احکام و اركان میکے

الغزير بر توحید خالق دنیا و ما فيها ثابت قدم باش که خدا تعالیٰ

می بخشند آزاد که شرک کند بد - دی بخشند سوای این ہر آزاد که خواہ - **وَالْحُكْمُ لِهِ**

وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَمْدُ لِلَّهِ إِلَّا هُوَ الْحَقُّ الْقَيُّومُ

بگناه است - نیست پیچ معبود بجزوے بخشانیدہ مہربان - خدا نیست پیچ معبود مگر زندہ تبدیر عالم کشنده است

آن الله لا يعْفُرُ أَنْ تُشَرِّكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دَوْنَ ذَلِكَ مِنْ شَأْنٍ وَمَنْ تُشَرِّكَ
ہر سینہ خدا نی امرزاد او که شرک مقرر کردہ شود - دی آنزو غیر آن ہر کہ خواہ - وہ که شرک
با الله فَقَدِ افْتَرَى اثْمًا عَظِيمًا - اَمَّا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ - فَلَا تَذَلَّ مَعَ اسْطَالِهَا

خدا مقرر کشنده ہر آئینہ فرآکردا است گناہ بزرگ - جزا نیست کہ خدا معبود بگناه است - پس مخواہن با خدا معبود
أَخْرَقْتُكُنَّ مِنَ الْمَعْدِلِيْنَ وَأَنْذِرْتُكُنَّ الْأَفْرَيْنَ هُوَ لَا تَدْعُ مَعَهُ

و گیر آنگاہ باشی از عذاب کر دگان - دیکم کن خوشان زدیک ترین خود را - **وَهُوَ أَنْ**

الْهَا أَخْرَقَ اللَّهُ إِلَّا هُوَ - سُجْنَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يَشَرِّكُونَ - وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ
مبود و گیر آئینہ پیچ معبود بحق غیر او - پاکی خدا است بلند ترست از انگر شرک می آرند - و است خدا پیچ معبود

إِلَّا هُوَ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْأُخْرَى وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ هُوَ

پخت غیر او است تایش در دنیا و آخرت دا در است فرمانبر و آسموی او بازگردانیده شو یہ -

لَا إِشْرِكْ يَا اللَّهِ إِنَّ الشَّرِكَ لَظَالِمَةٌ هُوَ إِنَّ الْحُكْمُ لِوَاحِدٍ هُوَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ

شرک مقرر کن با خدا ہر آئینہ شرک سنتی است بزرگ - ہر آئینہ معبود شما کی است - او پر دگار اتنا ہا

وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ هُوَ سَبَبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا
وزمین است - آنچہ در میان نیمات او پر در دکار شرعاً - پر در دکار آسان ہا - وزمین و آنچہ

زبانی ندارم که از عهدہ منت و شکر خدای تعالیٰ برآیم - هر کرد آن رساله را دید بدل پسندیه

بلکه تمپو کاغذ زیر میبرد - احسان خالق‌المنان که از هند و تامیلان و از پیر تا جوان بچشم قععت

بین نگاه ہے می اندازد - و بر غبعت دل خرید ارش میشود - لہذا حسب فرمائش

بعض احباب مودت انتساب بر مطالب سولفہ اولی نظرشانی کردم در تقدیم و تاخیر

فکر بخار بروم - و دیگر حیث دنیاچ حضروریه را مسترزاد کردم و بلخاط سنہ

(غزیٰ الاخلاق فی نصایح الافق) نام نہادم - و نیز نامہ مبارک رسول مقبول
۱۹

علیہ و علی الله الصلوٰۃ والسلام کہ مسبني بر دعوت اسلام و توحید رب نام

و بنام پادشاه مصر صادر گشتہ مع ترجمہ اش تبرکات شرکیہ نہ انوادم - تابخوا

و عمل نمایند - بمقتضائے بشریت و فحوائے انسان مرکب من الخطا، والنیا

انسان مرکب است از خطاء و اموال

اگر غلطی دیریں مجده عبییند التما س اصلاح حیدارم ویس - وَاللهُ الموفق بالخيره

و هندو توفیق خر خدا یتمالی است

الغیر اسعدك الله تعالى في الدارين بد انکه بربنده عالی
در ہر دو جهان خدای تعالیٰ تراستادت مند کناد -

من بنی تمیم

و باقی فرض است شناختن خدا کے عزو و جل - بعد و داشتن احکام و اركان سلطنت

العَزْلُ بِرَتْبِهِ خالقِ دُنیا و مَا فِيهَا ثابت قدم باش که خدا ایتعال

من بخشید آزاد که شرک کند بد و - و می بخشید سوای این هر آزاد که خواهد - وَالْهُكْمُ لِهِ

وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ - اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَقُّ الْقَيُّومُ

پگانه است - نیست پیچ معمود بجزو بخشانیده مهر بان - خدا نیست پیچ معمود مگر زنده تبریز عالم بخشند است

اَنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ انْتِشَرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشَرِّكُ بِهِ تَكَبَّرَ خانی آمر زاد او را که شرکی مقرر کرده شود - و می آمزد و غیر آن هر که خواهد - و هر که شرکی

باشد الله فَقَدِ افْرَى اِثْمًا عَظِيمًا - اَمَّا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ - فَلَا تَذَرْ مَعَ اسْطَاعَهَا

خدا مقرر کشند هر آمینه افریکار دادست لگنیاه بزرگ - جز این نیست که خدا معمود بگانه است - پس مخواهیان با خدا معمود

اَخْرَقُوكُونَ مِنَ الْمَعْدِيْنَ وَأَنْذِرْ مُعْتَشِرَكَ الْأَفْرَيْنَ هَوَلَا تَذَرْ مَعَهُ

و گیر آنگاه باشی از عذاب کردگان - و یکم کن خوشان زردیک ترین خود را - و خوان باشد

الْهَا اَخْرَقَ اللَّهُ إِلَّا هُوَ - سُجْنَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشَرِّكُونَ - وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهُ

بیود و گیر نیست پیچ معمود بحقیقی غیر او - پاکی خدا راست بلندتر است از آنکه شرک می آزند - و دادست خدا نیست پیچ معمود

الْإِلَهُوَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْأَوَّلِ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَالْيَدُ تَرْجِعُونَ هَذِهِ

پیچ غیر او راست تایش در دنیا و آخرت دا و راست فرمابر و آدموسی او باز گردانیده شوی -

لَا شَرِيكَ لِيَاللهِ اِنَّ الشَّرِيكَ لَظَلَّمَ عَظِيمٌ هَذِهِ الْهُكْمُ لَوْا حَدَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ

شرکی مقرر کن با خدا هر آمینه شرک سنتی است بزرگ - هر آمینه معمود شما می است - او پدر و مادر آسمانها

وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَسَارِقِ هَذِهِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا

وزمین است - و آنچه در میان اینهاست داد پدر در کاشت شرکی - پروردگار آسمانها - وزمین و آنچه

بَيْنَهُمَا الْعَرِيزُ الْغَفَارَةُ وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ
میان اینهاست غالب امزگار - دادست آنکه در آسمان فرمان داشت در زمین فرمان داد
وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ مَوْلَى الْمُشْرِقِ وَالْمُغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَلَا يَخْدُلُهُ وَرَبُّ كُلِّ
دادست باعثت دا آپرور دگار شرق و غربات نیست پسچ مبعود مگرد او پس کارگیر او را
وَدَرْ عِبَادَتِ شَرْكَسِي را شرکی مکردان وَلَا شَرِيكَ بِعِبَادَةِ سَرِّهِ أَحَدَّهُ
و شرکی نیار و دعاویت پرور دگار خوش میگیریں -

الْعَزْزَرُ اَيْنَ نَامَهُ اِیَّسَتْ كَهْ بِرْسَمِ دَعَوَتْ اِلَى الْهِدَى اِيتْ اِزْ جَانِبِ

ختمنی آب خلاصه موجودات عليه و آله فضل استیمات والتحيات بمحضر

بسوسی پادشاه مصری موقوس هفت سال از هجرت گردن شده بعجا

حاطب بن ابی بلعه و عمر بن سلمه مرسل بود - در سفر قوم قبطیان - در بعض

از نواحی فرانس از نزد رہیان قبطی بلده اجمم که از بلاد ارض مصر است

در شاهزاده هجری بنوسی بعده حکمرانی عبیدالجبار خان سلطان عثمانی یافت و

هم است شد - و گفت این را دیعت نمایند در اشیائیکه از آثار بنویا

تَرْجِمَةُ تَقْلِيلِ خَطَّابِ كُوفِيٍّ

(سطراول) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ لِمَنْ جَاءَ بِنِجَايٰتِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ

(سطر دوم) در سول او موقوس - بزرگ قطبیان سلام -

(سطر سوم) برہ کہ بین ہے ایت اہتابع کرد - بعد ازاں تحقیق کہ من -

(سطر چارم) بدعوت اسلام ترا میخوانم - اجابت کن -

(سطر پنجم) سلامتی یابی - خدا تعالیٰ ثواب دوچند مید ہے -

(سطر ششم) اگر نافرمانی کنی تو آن میرسد کہ بقوم قبلیان رسید -

(سطر هفتم) اے اہل کتاب بیا سید بسوئے کلمہ کر -

(سطر هشتم) ما بین ما و شما مسلم میباشد و آن اینکہ عبادت نکنیم ما - مگر خدا یارا -

(سطر نهم) و شرک کیک نکنیم با او، یچ شی را - و نہ مفتر کر کنیم بعضی از ما -

(سطر دهم) بعضے را مبعود آن غیر از خدا -

(سطر یازدهم) اگر بر سیگرد یا پس گبو یہ گواہ باشید تحقیق کہ ما مسلمانیم -



ایا تو میشد این که حکام عدالت بلا اعتبار قوم بشهادت و گواه مقدمات

کیسمی نمایند. در آن حالیکه یک لک چندین پیرا پیغیر اولوا لغم زبان مختلف علی التوّة

و التوالی شهادت و گواهی داده اند که خدا تعالیٰ گیست و حمله لاشنیله سنه
او گیست شرکت چیزی نیست

و بی عیب است زنده و دانا و تو انا است. بهمیشہ باشد ابتدا و انتها ایش ندارد. و اینقدر

وزوال پاک است ماءِ فنا و حَقَّ مَغْرِفَةِكَ. مستحق پیش بجز ذات یگانه او دیگری
چنانکه باید شاخت نشان خستیم ترا.

نیست. پس درین امر شک آوردن خود را در ورطه هلاکت اند هست. که اول

ایست بخوبی
وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ الْعَزِيزُ خاتماً

و اوست آخرين همه اوست اشکار اوست پنهان. داد بسره چیزه دانا است.

جُزْنَابِی که در شرع شریعت آمده توان خواند مگر به ترجیه همچو خدا و پروردگار وغیره که از عربی بفارسی

ترجمه شده و رب است. و حکیم عقل برگ نامی نتوان خداد و هر وصیتکه نام خدا تعالیٰ میشنوی جل جلاله بگو. هر که

نام پاک خدا جلشانه تعظیم کند. آن بند را خدا تعالیٰ میان خلق عزیز میگرداند. الْعَزِيزُ خَاتِمُ الْعِلَمِينَ

علیهم السلام که درستاده حق اند از نوع شیر شیرزاده همچو شیر بلکه یاقوت اند در میان مجرم شیارت دهنده

از ثواب و تهدید یکندگان از عذاب بیان کنندگان مارا آنچه محتاج مشیوم بدان از مومنیو

هُ أَنْتَ الَّذِي خَلَقْتَ وَهَيَّأْتَ مَلِكًا سَبَابَعَيْشَنَامَقَادِيرَ وَالسَّانَةَ

و آن که فشری یی - و همیا کردی از روئے کرم اسباب عیش مارا به اندازه دهلو ب؟

و ماید کرد ایشان را با محبرات باهره - پنیران از عیوبی و حانی جهانی پاک نمود - و معروف نشوند

و بر تعین تقداد ایشان بنا یاد استاد - اول پنیران جدا علمائی ما حضرت آدم صفحی الله - و آخر

ایشان پنیر ما محمد رسول الله اند صلی الله علیه و آله و سلم و علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و دی پنیر تمام عالم است چون نام بارک محمد رسول الله شنوی صلی الله علیه و آله و سلم

گبو - و در اکثر اوقات در دشروعین بفرست پنیر ما صلی الله علیه و آله و سلم

مَنْصَلَأَعْلَى وَاحِدَةٍ صَلَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ عَشَلٌ لَّاَنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يَصَلُّونَ

هر که بر من یکرتبه در فرستند خاتمالی بر وده مرتبه رحمت نازل فرماید - هر آینه خدا فرشتگان او در دینی فرسته

عَلَّالَتَهِيَّهَا يَا يَاهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلَوَأَعْلَمَهِ وَسَلَوْتَهِ شَفِيلَهَا لَالَّهُ صَلَعَلِي

پنیرماهی - اے مسلمانان در دفتر سنتیه بر و دسلام گوید سلام گفتی - نماز نمازیت کل زدن زن

سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد و بارک و سلو و از شرک و بدعت خدیج

بر سردار احمد و بر آن او بر کشت ده دسلام بر سان -

و بر استقامت بین ثابت قدم باش الاستقامة فوق الکرامه -

استقامت بر کراست بہتر است -

تَأَخْرِثُ عَلَيْهِ الصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ إِذْ تُؤْخَذُ شَنُودٌ بِإِشْنَادِهِ مَبَادِئِ الْمُغَرَّبِيِّ از اسلام دور نهی

(لغوذ با الله منها) شاعرت شافع روز تمحیره تو نیر سدیا آیه‌ای‌الذینَ امْنَوْا طَبِيعُوا
صلی اللہ علیہ وسلم

از پیاد خدمت خواهیم - اے سلما نان فرمان برید خدا را

وَأَطْبَعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا عَمَالَكُونَهُ وَمَا أَنْجَمُوكُمُ الرَّسُولُ فَخَذُوهُ وَمَا مَأْخَلُوكُمُوهُ

درمان برید نیا سبر را - و جمل مکنیه علیها می خود را و هرچه به دشمن اپنیا مبرگیر یا آزاد - و هرچه منع کند شما

فَأَنْهَوْا وَأَنْقَوْا اللَّهَ لَهُ اَبِی حُکْمٍ شَرِعَ آبَخُورُونَ خَطَا هُنَّ

از آن باز استیمه و ترسیه از خدا -

و گر خون برقتوی بر زیر رواست - **الْعَزِيزُ** ایمان راست پند اشتن

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْمَدَ رَسُولُ اللَّهِ بَلْ وَاقْرَارَ كَرْدَنْ بَرْ بَانَ اَسْتَ - و نیز علی بال

بجز خدا تعالی لای پرستش پری نیت محمد رسول خدا است

اگرچه علی بارکان جسد و ایمان نیست اما بی آن شخصیت حسن ایمان غریبان است

بی بس

که بآن نظر کردن تو ان عَنْ وَهْبِ بْنِ مُتَبَّهٍ قِيلَ لَهُمَا لَكِنَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

مردیست ازو هب بن منبه که گفتہ شد او را که ایمان نیست لا إله إلا شر

مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لَيْسَ مِفْتَاحُ إِلَّا لَهُ أَسْنَانٌ - ایمان زیاده می شود و کم

کلید جنت گفته آسے ولیکن نیت کلید مگر آنکه او را وند ایمانی باشد -

آنچه رو حديث اردشت که الیمان بزید و نقص مراد از کمی و بیشی اخطاط و ازدواج و تماشی

و قلب هست با ختیا حسنه ا و ارتکاب سیئات مثل انگه گوئی که طامع خفیف است یا قلتعی

گرانی و سبکی اعتباری است نه حقیقی پس ثواب آن بطاعت نزیاده میگردد - و

بعصیت ناقص می‌ماند همچنین آیه وَإِذَا تُلِيتُ عَلَيْهِمْ أَيْتَهُ زَادَهُمْ إِيمَانًا وَعَلَّا

وچون خوانده شود برایشان آیات خدا را زیاده بازند آن بایان نشانزد بر
زَرَهُمْ يَتَوَكَّلُونَ هُوَ كَمِيلٌ دُلُوفٌ إِيمَانًا نَاجِمَعًا إِيمَانًا فِيهِمْ - عبارت از خوف
پروردگارنویش توکل کنند - تازیا و دشوند از روی ایمان باعیان سابق ایشان -

و خشیت و اخلاص و محبت است که در لقصاص عدد ترقی باشد و بخوب و درجا از منتهی عننه

بالاروی

با زماندو بامور به پردازد تماز نکال و عذاب باز ره و با جزو ثواب فایزگردد - بایکه

بند و هر عمل که کند خالص باشد و در قول - فعل - ول - وجواح خود را موافق دارد - و حرف کا

و سکنات او از برای حضرت بے نیاز باشد - نه هچو منافقان که نزبان اقرار کردند و در دل

انکار نمودند - حقیقتی بضمایر ایشان دانسته است - وَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

و خدا دانست - با خپه در سینه است - و خدا

يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُو - ایمان اسلام هر دو یکیست - إِنَّ الَّذِي يُرِيَ عَنْهُ اللَّهُ اِلَّا شَلَامٌ

مسیداند اینچه در دل های شماست - هر آینه دین عبیر نزدیک خدا اسلام است

و مُبِينٌ تَعْلِيغُهُ لَا يَنْلَا اِلَّا مَدِينَةٌ فَلَذَنِقَبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَيْرِينَ هُوَ

و پر که طلب کند و رای اسلام دین دیگر اپنگ نسبول کرد و خواهش از داد و آفر است - از زیان کاران است

و اگر فرقی است فرق اعتباری که اینان متعلق با عقائد است و اسلام متعلق با فقیه و

فرمان بزی

وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ۔ تَبَرِّجْ مَوْتَنَمَائِيَ كَفْلَ الْذِكْرَ آمَدَةَ مَا يَأْتِي

بِجَنَدِ اِيمَانِ پَرْسِشْ حَزَنِیَ نَبِیَتْ مُحَمَّدَ رَسُولَ خَداَتْ۔

تو کامل شود۔ دولت صفا یا بد۔ **وَحْرَتْ كَلْ** بِسْكَلِ مَقْرَاضِ اِزْبَارِيَ صَبَیْتْ "جَهَنَّمَ"

قطع من دون محبت ما سوا الله تعالى است **الْعَرْزَرْ** امر معرفت و نهی منکر فرض دان۔

امر معرفت اینکه شرع شریف بدان امر کرده و نهی منکر اینکه شرع ازوی بازداشت

وَعَقْلَ رَاوِرَ آنَ دَخْلَهَ نَوْيَامَرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْوَنَ عَنِ الْمُنْكَرِهَ وَأُولَئِكَ
وَبِغَرَامِنَدِ بَحَارِ پَسِندِيَه وَمَنْعِكَسِندَه اِنَّا پَسِندِيَه وَهَمْنَ گَرَدَه
هُوَ الْمُغْلُوْنَ هَهَا وَأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْوَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَهُ الْأُمُورِ
وَتَسْكِيَرَانِ اَنَدَه۔ وَبِغَرَامِنَدِ بَحَارِ پَسِندِيَه وَمَنْعِكَسِندَه اِنَّا پَسِندِيَه وَهَدَایِ رَاهِتْ نَهَیَتِ هَمْكَارَه۔
الْعَرْزَرْ شجر و حجر و طیو و ختن که حشرات الارض هم مخلوق از ذکر خالق خود غافل غافل نمیستند

ع بَذَكْرِشْ هَرَهْ پَنِی در خوش است **فَإِنْ مَنْ شَاءَ لِأَيْسَرِهِ** **جَهَنَّمَيَه**

ذَنِیتْ بَیْعَ شَهْ مَرَانِکَه تَسِیعَ سَکِنَه بَحَدَادَه۔

هر گیا ہی کہ از زمین رویده بود وحدہ لا شرکیه له گوید۔ تو نیز باید خدا تعالی مشغول باش

کے بے ذکر خدا ایتعا دل نبده تاریک میگردد۔ هر گاه جماعتی مردم که ذکر خدا ایتعالی میکنند

گروہی از فرشتگان با رحمت اہلی تعالی شانہ برے محاصرہ میکنند۔ خداوند عالم ذکر شوند

جماعت نشسته شیخگان میکند که ز داعی بیلیم است چنانکه فرموده فَذُكْرُهُ فِي رُفْقِهِ

آذُكْرُهُ فِي رُفْقِهِ وَاللَّهُ كَذِكْرُهُ كُثُرًا بَعْدَ أَبَاءِهِ وَأَشَدَّ ذِكْرًا آهًا وَذَرْتُ سِرِّكَ كَثِيرًا
سَا يَا دَكْنَمْ شَاهَارَا - پس یا دکنید خسه ایرانچهر یاد کردن شما پدران خوشیان بکنید یاد تریا کردن - یاد کن یاد دگار چو خود یاد
وَسَبَحَ بِالْعَشَىٰ وَالْإِبْكَارِهِ وَلَذِكْرِ مَا لَهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ
وَتَسْبِعَ بِكُوپِ شَامِ وَصَبَعِ - وَهُرَآئِنَهُ ذَكْرُ خدا بزرگ تراست و خدا میداند آنچه میکند -

وَالَّذِي أَكَرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالَّذِي أَكَرَاتِ آعَدَ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً قَاجْرَأَ عَظِيمَهَا
و مردان یاد کنندۀ خدا را بسیاری وزنان یاد کنندۀ - میباکرده است خدا تیارای ایشا ان هر زش وزردی بزرگ -
یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرْ فَاللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا لَهُ وَسَبِحُوهُ بَكْرَهُ وَاصْنَعُوهُ هُولَدِي
ایشانان یاد کنندۀ حسد ایضا یاد کردن بسیار - و ب پا کی بخوانید او رابع و شام - اوست که
يُصَلِّي عَلَيْكُوكَوْ مَلِئَكَتُكَتْلَيْهِ جَمِيعَ الظَّلَمَاتِ إِلَى الْنُّورِهِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ
رحمت سیفر تبدیل شما و دعائے رحمت میکنند بر شما فرشتگان او تاباده شمار از تایکیها بسیار بشنی - و هشت خدا اسلامان
رَحِيمَهَا غَيَّثَهُو يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامَهُ وَآعَدَ لَهُمْ أَجْرًا كَيْمَانَهَا بِأَيْهَا الَّذِينَ
مهر بان - دعائے خداشان و یکم ملاقات کنند بخدا اسلام - و آناده کرده است برا ایشان مید - ۱ -

أَمْنُوا لَا تُلْهِكُوكَرَا مِنَ الْكُوْكُوكَوْ لَا وَلَا وَلَدَكُوكُونْ ذِكْرِ اللَّهِهِجَ وَمِنْ فَعَلْ ذَالِكَ
سلامان شغون گرداند شما را اموال شما - و نزدیکان شما از یاد کردن خدا - و هر که بکندا یعنی کار
فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَيْرُونَ ۚ ۤ ز یا غیسه میگرد و بدیل یاد خدا کمتر

پس آن جا صه ایشانند ز یانکاران

چو پر شد خاذ میباشد بصاصا جنمان جاکمتر - ۤ بُرگ درختان سبز در نظر چو شیار

هر ورقی ذقری است معرفت کر دگار - **الْعَزِيزُ** انسان راچ جا تے تکبر است

که اول اونظفه دلیل است از شکم تا بخار آمده از ره بول دوبار آمده و آخر او میت متعفن

۵

و خود حمال نجاستن - توکبر مکن که توکبر سزاوار صفت قادوت دیر است

۶

مرا در ارسد کبرای منی که ملکش قدیم است و ذاتش غنی به شیطان توکبر کر و خوار و دلیل شد

۷

كَبَرْ عَزِيزٌ رَاخْوَارَ كَرْدَ بُزْنَادَ لَعْنَتَ گَرْفَتَارَ كَرْدَ وَلَامَشَ فِي الْأَرْضِ

۸

مرحّالانَّاكَ لَنْ تَخْرُقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجَهَالَ طُولًا هُكْلَ ذَلِكَ سَكَانَ

۹

خرامان هر آینه تو نخواهی شکافت زین را ^{عَلَيْهِ} و نرسی به کوه هادر رازی - هماین حصدت ها هست

۱۰

سَيِّدَهُ عِنْدَ سَرِّيْكَ مَكْرُوهَهَا وَلَا تَصْعِرْ خَدَكَ لِلنَّاسِ وَلَا هَمَشَ فِي الْأَرْضِ

۱۱

بنعلی آن - نزدیک پر دروگا رونا پسندیده - و متاب خساره خود را طرف مردمان بینه شکرده مرد در زین غرامان

۱۲

إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ كُلَّ غُخْتَالٍ خُوْسِرَهُ وَاقْصُدُ فِي مَسْلِكٍ وَأَغْضُضْ مُرْصُدَكَ

۱۳

هر آینه خدا دوست کنی دارد هر نازنده خود استانده را - و میانه روی کن در زقار خود و شرود آراده از خود را

۱۴

إِنَّ الَّذِيْ يَسْتَكْبِرُ وَنَعْزِيْعَبَادَتِيْ سَيِّدُ خَلُوْنَ جَهَنَّمَ دَاهِرِينَهُ وَغَرَهُ

۱۵

هر آینه آنکه توکبر میکنند از عبادات من داخل خواهند شد بد و نزخ خواهند شده

۱۶

بساش که من ولد فلانم که فردای قیامت از عمل نیک پرسند نه از نسب

۱۷

المُنْتَهَى كه نیازم بنسب نیست **هَانِيكَ بِشَهَادَتِ طَلْبِمَ لَوحَ وَتَلْمِمَ رَا**

۱۸

بندَه عشق شدی ترک نسب کن جامی **كَه دَرِينَ رَاهَ فَلَانَ بَنَ فَلَانَ چَنِيرَهَ نَهَ**

لَئِنْ أَنْ كُنْتُ مَكْوُعًا عِنْدَ اللَّهِ أَتُقْنَكُوهُ إِنَّ اللَّهَ عَلَيْهِ خَيْرٌ لِّا يَبْلُغُهُ الْبَشَرُ سَادَاتٌ تَطْهِيرٍ كُمْ
هر آینه گرامی ترین شمازدگیت خدا پر فریگار ترین نیست - هر آینه خدا و انسان بفردا راست -
اگرچه فاسق باشند او لا دنبی که نیست بر را دنبی همچون آنکه منسون کلام است

الْعَرْضُ فَلَمْ يَصُدْ سَالٌ مِّنْكُنَدْ بَنْدَهْ مَوْتَ بِرَدَوْشَ مِنْكُنَدْ خَنْدَهْ بُنْنَیَّ كَهْ دِرْجَنْدَهْ

مقابر و فراز خفته اند پیر و جوان و اطفال شیرخوار - فَأَعْتَدْرُوْيَا أَوْلَى الْأَلْبَصَارَةِ هَمْهَسْعِيْه
پس عبرت گیرید ای خداوندان دیده -

کرد - و غمتهای خوردند - ناگاه شرست جل حشیم دو حسره تباروند - كُلُّ نَفْسٍ حَانِقَةٌ لِّلْمَوْتِ هَوَازْتَه
بنیدشیش - و عمل کوش وزاد آخره بر داشیش - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مُرْأَزَ وَاجْحُوكُهُ
اسے مسلمانان - هر آئینه بعض از دایع شما

وَأَوْلَادِ كُرْعَدُ وَالْكَوْفَاحَدَرْ وَمُهُمْهُه - بِدُنْيَا دَلْ نَبَدَهْ هَرَكَهْ که مردا است

و بعض او لا دشما دشمنان اند در حق شما پس تبریز از شیان

که دنیا سر سبز اند وه دور داست پا برو باری گبورستان نظر کن که دنیا شیر مردان اچکه

غافل ز احتیاط نفس کیک نفس بیاش شاید همین نفس نفس و اپین بود پوچانگی طلبی نعمت نیا

جسم را باز دل چندر اموش کنی خوف عدم را پا هر کس که داش پاک شد از کفت دنیا

بنید به عیان در بمهجا - نور قدم را پا این دولت این نعمت این حشمت دشکوت هادن بکیان کار و شوچم

نا حق پهوری مال یتیمان غریبان همکون آزادش سو زندگان ای علیکم راه بخوبی مشوار سختی ایام که باشد

شادی فراوان پس هر رنج والمر ایله گر عقل رساداری و گردیده بینا به ازیم گذشت کمن یده نمایم

۲۷
اللَّهُمَّ إِنِّي أَخِفَّهُ وَطَالَهَا الْكَلَبُ لَا إِيمَانَ كُوْنُوا يُدْرِكُ الْمَوْتَ وَلَوْكُنْتُ فِي بُرْجٍ مُثِيدٍ لَمْ

دانم را است و ملاب آن سگان - هر چه که با شیده در یاد شمارگ و اگرچه باشد در محلهای محکم -

۲۸
فَإِذَا جَاءَ الْجَهَنَّمَ لَا يَسْتَأْخِرُ وَسَاعَةً وَلَا يَسْقُدُ هُونَةً وَآدمِي بِرَأْسِتَ تَعَادَ الْمَلَى

پس پن برسد آنوقت مقرر ایشان باز ناند ساعتی و نه بشیش رو نمایم

با وست تکاشانه ۲۹ دینه یقه بیار و خزان هم غوش سهته زمانه جام بست و جناده بروش است

۳۰
كُلُّ شَيْءًا لِكَلَّا وَجَهَهُ لَكَلَّ مَنْ عَلِمَهَا فَانِهُ وَيْقَنٌ وَجْهُهُ رَيْفٌ دُنْعَا الْجَلَلُ وَلَكَلْمَلُهُ

هر زیلاک شونده است مگر وی او - هر که است بر زین فافی شیو - و باقی ماندوی پروردگار تو خداوند بزرگی و انعام

۳۱ وقت نشست که زین از فادر گزیرم به کاروان گشت روان مسر و سفیرم به تو شهزاده ایم و هی سیام

سفر و روزانه است چنان اه پریم په جمع کردیم بیگ که سرو سامان لیکن همچو کن پره دگرچیع همراهیم

۳۲
پادشاهات توکریتی و حیتی و غفورله وست ماگیر که در مانده و بیه بال و پریم په عاقبت خیر مکدا بن یعنی

بر عطای تو و بر اطمیت بی می گیریم و حسرما دنیار دورو زه محجب نا پائدار و محجب نکنه است

که در امام اوچه پیر و چه نوجوان بلکه طفل شیرخوار همگز فشار است و اے درینه ار اعجیب

بے رحم و بے دفاست کہ باکسی از چشم ترحم نہ گریست۔ ۶ دنیا سرائے

ترک است۔ این را خطرناک طے نمودن و به دشت خانہ بخخت مسلم پریندا

فانی و برین مبتلیل زندگانی دل منه۔ و ہر گز برا آن اعتماد مکن۔ و با دراک حوال و عمال

۷ نہ موئہ خود بیار باید گریست و خند کم فلیَصُحْكُوْ اَقْلِيلٌ وَ لَيَكُوْ اَكْثِيرٌ

پس باید کہ بخند نہ اند کے و بگرنید بیارے

جحت زندہ ولی دیدہ گریان باشد ۸ شا پدر مژادگی دل لب خندان باشد

تا نہ گریطفل کے جو شد لبتن ۹ تا نگرید ابر کے خند د چمن

۱۰ ترا جہت خورنوش و سیر و بازی و عیاشی و تحصیلداری و تعلقداری نیافریدہ اند

گمربنابر عبادت (نمیخواهم تعلقدار باشم ۱۱ اگر باشم بکار بیار باشم) و ما خلقُ الْحَنَّ وَ لَا إِنَّ الْأَعْبَدَ وَ لَا

دنیافریدہ ایم ہم ان ایک برابی انکہ پرستنہ را۔

۱۲ خوردن برائے ریستن و ذکر کر دن آ ۱۳ تو معقد کذ ریستن از بھر خوردن است

تا چند نکر دل خراش دنیا پر سرمای حضرت انتعاش دنیا پر از دست مدہ شرفت اشرف خلت

اوی ۱۴ تو گرد در تلاش دنیا پا گر طالب دنیا پر رنجور شوی پر و طالب عقبائی مفرد و رشوی
یا کے خطاب یا کے خطاب

زین هردو چو گذاری و مولی جوئی مه سرتا به قدم نورشی نورشی - تُوْرَكَلَانْوِسْتِی
رُدْشَنِی افزوده برسنی

يَهُدِي اللَّهُ لِفُرِسَةٍ مَنْ يَشَاءُهُ ۵ از وجود و از عدم گر گذاری
راه نماید خدا تعالی بنور مرفت خود هر کرامی خواهد -

از حیاتِ جاو دانی برخوری **وَآسِيشِ** تن مخواه که دنیا جائے آسایش نمیت بلکه

بامی آزمایش است **الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْتُو كُفَّارُهُ كُفَّارُهُ أَحْسَنُ عَمَلَهُ**
آنکه آفریده را بسته اینکه بیاز ماید از شما کیست نیکو کار -
الَّذِي أَمْنَى مِنْ سَعْتَهُ أَلْأَخْرَقَ دِينَ نِيَا آنچه خوابی کشت مرده آن دارن عالم
دنیا مزرعه آخرت است -

خوابی یافت ۵ گندم از گندم بر وید جوزجو که از مکافاتِ عمل غافل مشو -

حَبَّ اللَّهُ نِيَا أَسْكُنْ لِخَطِيلَهُ نِيَا دُورُوزَهُ كَدْشَتَنِي دَكَنْشَتَنِي است ۶
محبت دنیا سرمه خطاها است -

کرا جاو دان ماندن امید نمیت پر کسی رانی مینی که جاو ید زیست - خردمندی ناشت

ک غفلت گذاری - دل از دنیا برداری زاد عقبی حاصل کنی - **الَّذِي أَسْخَنَ الْمُؤْمِنِ**
دنیا تنه خانه مو من -

وَجَنَّتُ الْكَافِرِهِ فَلْ مَتَّلَعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَأَلْأَخْرَقَ خَيْرَهُ لِنِيَا
و حنت کافته است - بگو بهره مندی دنیا انداشت - آخترت بهتر است کسی را که پیشتر گر کنی
الْمَالُ وَالْبُنُونَ زَنِيَهُ أَكْحِيَهُ الدُّنْيَا وَالْبِقِيَّتُ الْصِّلْحَتُ خَيْرُهُ
مال و فرزندان آرایش زندگانی دنیا است - و حنات پانده بهتر است زد کمیت

عِنْكَ سَرِّيْلَقَ نَوْ أَبَا قَخِيرَأَمَّا كُونْيَا وَآخْرَتْ بِهِسْمِ جَمْعِ نَمْيِ شَوْنَدَ.

پروردگار تو از جیت ٹواب خوب توانماز بیت آید و آشتن.

حُفَّتِ الْجَنَّةِ بِالْمَكَارِهِ وَحُفَّتِ النَّارِ بِالشَّهَوَاتِهِ
جنت بزیل تھایت مخفی است و دوزخ بزیل شہوات است.
أَوْرَدَهُ أَنْدَكَهُ فَرِيلَهُ دَرِرَاهُ وَاقِعَ شَدَهُ بُودَةَ مَتَرَدَ دَيْنَ عَنْدَ الْمَرَوْرَاهَ آنَ بَصِيبِطِ لَغْنَهُ

ونفس پرداختندے و برائے انگکه متاذنی به غونت نشوند و شمال به مشام خود ہاکشیده

اویت پذیر

بیک بد ر تا ختنی - قضا را صاحب دلے روشن ضمیر را در آنجا لگز رقا و د فرمود کیا آیا کانکا

فضلہ راہ اتسادہ را از زبان حاش بیانی است که خالق عالم او را اول اگذا لے طیف

پاکنیزہ پیدا منودہ - تا آنکہ او در شکم مخلوق فورفت و تحلیل گشت آغراز بدبوئی ازان

تفریض پدایشہ و نوبت با کراہ رسید - درین صورت خواستگار انصاف است که

در میان ما و شما باعث این نفرت کیست - إِنَّمَّا فِي ذَلِكَ لَعْنَةٌ لِأُولَئِكَ الظَّمَّارِ

بر آینہ درین مقدمہ پندرہ بست خدادند اچشم را

و باندختن مال و متاع دنیا حریص مباش که بعد مرگ تو مالک مقصوم و علیک احکم

مال و تقیم می شود و حساب آن بر ذمہ و بذمہ

و حلاک لھا حساب و حرام مکار کیذاب - وَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

حسابہ، مال علاں و عذاب مال حرام بدم است - و خدا زد کشنده حساب است -

وَنَصَعُ الْمَوَازِينَ الْقُسْطُ لِيَوْمٍ أُلْقَيَهُ فَلَا تُظَالُونَ فَعَشَيْمَا

و در میان همیم ترازوئے عدل را روز تیام است پس ستم کرده نشود بر همچوپس بیع سنته
وَإِذْ كَانَ مِنْ قَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا هَمَّا وَكَفَيْنَا حَاسِيْنَ

و اگر باشد عمل ہم سنگ داده سپندان ماضی کینه آزرا - دما حساب کشند، بیم
فَنَزَقَنَ مِنْ قَالَ ذَرَّةٌ خَبَرَأَيْنَهُ وَمَنْ يَعْنَلْ مِنْ قَالَ ذَرَّةٌ شَرَأَيْرَهُ

پس هر که کرده باشد ہم سنگ یکندره عمل نیک - بند آزرا - و هر که کرده باشد ہم سنگ یکندره عمل بد - بند آزرا -

امر و ذکر دن می توانی منید افی - و فرد امی دافی منی توانی ۵ چون تو انتم بدانستم بتو بود

چون بدانستم تو انتم بتو بود مطلب اگر بدست بود غستنم شماره و آزان کفت مده که پشمایان آور

رباعی جمعی به تنازی زر و مال خوش اند به خلقی به تماش از خط و حال خوش اند

بیدل همه را بحال بدمی بسیند به خوش حال کسانیکه هجر حال خوش اند ۶ فقره

با آسانی در بیشتر روند - الْفَقْرُ فِرْخَى آمد و اعیان اتامدت دراز بقدر تعلقات

فَرْخَى مِنْ سَتَ

در حساب گاه گرفقا را باشند - إِنَّمَا أَكْحِلُوهُ الْأَنْبَى لَعِبَ وَلَهُمُ الْهُلا

جز این نیست که زندگانی دنیا بازیست و بیرون دگی است -

وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَسْقُوا إِنْ تَكُونُوا جُورَكُو وَلَا سَيْلَكُو أَمْوَالَكُوهُ وَمَا الْحَقُوقُ الْأَنْبَى

و اگر ایمان آرید و پزیر نگاری کنید بعد پشت اشاره مزد شما دن طلب از شما مال شما را - و نیست زندگانی دنیا

أَلَا كَمْتَلَكُ الْعُرُوفَهُ - ۷ - جهان خوب شر است ولیکن حیات می باید

گر بجهه که باعث فریب باشد

اگر حیات نباشد جهان چه کار آید **العَزِيزُ دعوی اندلاعِ غیری بگذار و خود را مثل**

مرده اشگار است ما اگر از سر من و مائی نهیم پس همچون سر برخط نای نخیم.

رفز ها گوییم ز اسرار قدم پنجه های خوانیم از لوح و قلم پر باسی دسان خود گر جسته

پچون من گفتند یا گفتی **لَهُ أَنَّكَ مَيِّتٌ لَمْ يُوتُّ أَقْبَلَ أَنْتَ قُوَّاهُ**

هر آینه تو خواهی مرد - پیش از مردن بیرونی -

عیب است بزرگ که شیدن خود را و ز جله خلق برگزیند خود را و از مرد مکثیده باید یه

دین همکسر را و میدن خود را و بروت بور تکلف نامشروع مکن -

از طلاق و نقره گر سازند گشید اغینا و بر سر گوی غریبان گشید گرد و ن بست

آورده اند که خلیفه را و ن شید با آنکه قصو مرتفعه بوقلمون داشت

باداش عمارتی بی ستون خور نق رونق که فراتراز همه باشد و در بلندی سبر آسمان

بر فرش اشده بگشت **و** رفعش بر تراز گمان بوده آسمان زیر آسمان بوده

و رفیگانم بنای این محل عظیم البناء و شیع الشان زاقطا عالم سامان مصالح

فراتمی آمد تا چوبکیه نمچو غرم مستقیم و قدر رفیع و می طولای هارون راست دلند و دلار
۳ ۲ ۱

و بر کے استقامه خرگاه بے ستون آسمان استوانه سرفراز بود رسید شہرت آن رفوا

افتداده مردم دور روز دیک بدمدار آن شتافتند و آن را عجوبه روزگار یافتند تا

بخلول دانانیزه تماشائے آن رفت و بعائمه سرای آن چون مردم

خرد بین غور و تأمل در گرفت هر دو سرچوب مذکور یکه بعد دیگر گرفته بنظر که بسیر

در حرکت آورد اما تحریر کیم میانه آن دستگاهی نداشتگوزو زیر تمام بخار برد مردم

از چگونگی تحریر و سکون پرسیدند فرمود که هر دو سرچوب طالب دین و دنیا بودم

آخر بدعائے ولی مستفید و کامیاب گشتم چون نوبت آزمایش تحریر کی جنیش میانه چو.

رسید خواستم که از آن سرمایه دارین حاصل کنم آوازی از چوب بگوشم رسید که

گر خداخواهی و هم دنیا دون این خیال است و محال است و جنون باز از چو

از کمالات حاش در یافتم که با وجود آنکه چوب بیش نیستی سبب چیست که هر چند

مشاقِ دیدگوکشته باینچش گفت رستی حسنه ندارم نه پری ام نه حورم لیکن بشیوه راستی

جواب

که دارم منظور ام ۵ رستی موجبِ خداوی خداست هر کس نهیدم که گم شد از رویت

لهٰ دَعَى وَذِكْرِي لِأَوْلِي الْأَمْبَابَ لِالْعُرْفِ اعْتَادَ بَايْدَ كَدَهَا يَصَالِ ثَواب
برای ادنون د پند دادن خند اون خسرو را -

بر طرقیه مسنون حق است و د عائے زندگان اموات مومنه را و صدقه و خیرات بجهت

شان با طعام و استفاده عام از اینکه جاری باشد. یا منقطع و احدا ش بقاع الخير والبريل
خوارانیدن - نشانیدن

پل و مدرسه و مسجد و سرا و غيره نافع است اما اوی آنکه ۵ برگ عیشی بگور خوش فرست

نفرست که تو پیش فرست و سوال منکر و نکیر و سنجیدن کرد اگر کان بروز جرا

حق است و پل صراط بر روی دوزخ نهند - تمام خلائق را از آنجا گذرانند و جنت

و دوزخ و حوض کوثر و فرشتگان و کتب سعادی و کرامات اولیا و شفعت

نمودن انبیاء و اولیا و علمائی اولاد دخود که در صغیرین میزند و صورت حسن خاتمه از

پروردگار تعالی شانه و عذاب قبر کافران و بد کاران را و هر چه خبر دادنی مصلی علیهم

وَالْهُدْوُمُ زَعْلَامَاتُ احْوَالِ قِيَاسَتْ هَمَّهُ تَحْسَتْ وَمَرَاجِعٍ غَيْرِ يَاصِلِي اَللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِتِنْ طَاهِرِي بِرَبِّي اَبِي

بِرَّ اَسَانِ تَماقِيمِكَ خَدَّا يَعْكُوكَ خَوْهَتْ تَحْسَتْ وَشَرْعَتْ كَصْلِي اَللَّهُ عَلَيْهِ اَللَّهُ وَسَلَّمَ كَامِلِ تَرِينِ شَرْعَتْ هَا.

وَهُوَ يَرِدُ دَنَاخِ دِنِيهَا وَهَتَّ كَوَبِهِرِينِ اِمْتَهَا وَيَارِنِ وَبَهِرِينِ اِمْتَهَا اَسَتْ صَلِي اَللَّهُ عَلَيْهِ اَللَّهُ وَسَلَّمَ وَهَيْجَ كَرِنِ

بِتْشِخِصْ لَعْنَتْ بَنَادِيكَرِدِهِ اَلاَنْكَهُ بَصِ مَعْلُومِ شَوْدَكَهِ (شَلِ فَرَعُونَ) كَافَرْمَوْهَهِ بَهِبِنِ كَسِي قَطْعِي بَهْشِي تَنَوَّا گَفْتَ

سَوَّا عَشَرَهُ مِبْشَرَهُ غَيْرِهِغَيْرِهِ حَقِيْكَهُ كَسِيْكَهُ مُخْبَرِ صَادِقِ بَشَارَتْ دَاهِنَهِ وَهَلِ قَبْلَهُ اَكَافِرْشَا یَدِ گَفْتَ هَرَكَهِ بَرَادِهِ

دِنِي خُودِ رِبَكَهُ خَطَابِهِ كَنَدِ دِصُورَتِ غَيْرِ سَجْنِي بُوْدَشِ اَكَلَامِ رِبَاقِيلِ عَايِسِيْكِيرِدِهِ وَهَيْجَ عَاقِلِهِ بَانَعِ تَأْقِيْكِهِ

عَقْلِ حَوَالِ وَبِرِ جَاهِشِهِ بَرِتَهِهِزِ سَكَهِهِ حَكَامِهِ دِينِ تَكْلِيفِ شَرْعِ شَرِيفِهِ اَزِ وَسَاقِطَهِرِهِ (اُورِدِهِ ۱۵۰)

مَرْشِيدِهِ نَاحِضَتِ بَيْرِتِهِ تَكِيرِهِ محِي الدِّينِ جَيلِانِي رَحِمَهُهُ اَسَعَهُهُ دَوَازِهِ سَالِهِ دَرِبِيَا بَانِهِ دَرِجَاهِهِ نَفَسِهِ وَرِيَا ضَسَتِهِ

تَنِ شَانِعِهِ وَمَبْشَاقِهِ فَوقِ الْعَادَةِ بَانِخِيَارِهِ قِيَامِهِ وَصِيَامِهِ عَالِهِ بَوْدِهِ تَجِيلِهِتِ بَرَانِخِضَرتِهِ تَافِي وَهَرَ

وِنَكَاتِهِ مَرْفَتِهِ رِبِهِكَا شَفَهَهِ دَرِيَا فَتِي تَشَبَّهَهِ دَرِهِ حَالَتِهِ جَذَبِهِ وَشَوْقِهِ نُورِهِ بَرَانِخِضَرتِهِ طَاهِرِ

شَدَكَهِهِ بَيَا بَانِهِسَتِهِ ضَنِي وَسْتِنِيرِهِ اَزِ اَنِ گَشَتْ وَنِدَا آَمَدَهِ اَسَهِ مَجْبُوبِهِ حَقِهِ وَاسِهِ

ضَيَا پَذِيرِهِ نُورِگِيرِهِ

مقصود مطلق از میان خلق بگزیده و از مخلصان برچیده تکلیف شرع را از تو برداشتم متفق

غایت ناصیه حال تو نقش اسْعَمْ بِمَا شَدَّ فَإِنْ قَدْ غَرَبَتْ لَأَكَ

کن هرچه خواهی پس برستی که بخشیدم ۱ -

نگاشتم آنحضرت با استماع این نداشت - إِخْسَأْ إِيَّهَا الْمَلْعُونَ -

دور شواسته مردو دو

لَا حُولَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَالِمِ الْعَظِيمِ - تماآن نور مبدل بخلمه شد

نیست بگشت زیدی و نیست تو آنای بینی گرید خدا کے بلند و برتر -

و شیطان پیش آنحضرت آمد و پرسید که چون داشتی که آن ندانای شیطان بود یا ن

كلمات تسلکم شدی فشر بود آن را که عیان است چه حاجت به بیان است تکلیف

شرع هرگاه از مرسلان که مالکان شرع اند ساقط نمی شود تا بست تبعان چه رسید

گفت زہ خوش نصیبی که از خد یقین من رستی ببا اولیار آنکه از ولایت سرفراز بودند

مکر

از همین فریب گراه کرده بودم پس اتباع شریعت لازم و حقی است که بیچ حال

واجب

ساقط نمی شود) و در پس هر مسلمان اگرچه صالح نبود نماز جائز است و در حالت

مستی و بیوهشی اگر کسے کلمه کفر گوید کافر نگردد و گناه هائے کبیره مومن را از عیان

خارج نکند و سوال حق تعالی که در دنیا چه کردند حق است و ائمه اربعه برحق و
حقی و شافعی و مالکی و جنابی

در مشکلگاه فقهه ماجر و مشابه است - و از دلائل کلامیت و تدقیقات فلسفیه خود را
کلام عقلی کلام با ریک منطق

در ورطه حیرت و تذبذب مینگن و بر عقاید اسلام و قواعد علمت و بر طرقیه سیاست

اہل سنت و جماعت فایح و ثابت قدم باش و سلامتی ایمان در میان بیم و مید است

و تصدیق مساجد و کامنهان و رخرب غیب کفر است و نیز می خوردن راجازی نیست

و ترا باختن یا ایما الدین امنوا ایما الحکم و المیسر و لا الکنھاب و لا الکنھج

اس سلمان جزاین نیست که خود قرار داشته باشد می بود ان باطل تیره های عالی پیش است

مِنْعَمَلِ الشَّيْطَانِ فَابْحَتِبُوهُ لِعَالَمِكُوْتَغْلُونَ طَائِمَ اِمَّا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ اِنْ يُؤْقَعَ مِنْكُوْ

از کروا شیطان است پس اختران کنید از دست نباود که شما مشکلگاه شویه جزاین نیست می خواهی شیطان که بانداز دو رسان شما
الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْحَمْرِ وَالْمِیسِرِ وَلَصِمَدِ الْعَوْنَادِ كَالله وَعَزَّ الصَّلَوةُ فَهَلْ تَمْتَهُونَ

و شمنی و ناخوشی بسبب خود قرار دار و شمارا از یاد خدا و از نماز پس ایا احوال شما باز ایستادید -

روزگی یهودی یگر اینجده است حضرت علی کرم اللہ وجہه رسید و عرض و

که بعثت و نشره و ظهور حشر قابل اعتبار نیست و نه پیش عقولاً تصدقیش بپای ثبوت می رسد

محض امر خیالی است پس دنیا جا عیش و عشرت و مقام خوشی است - بخورد بتوش

ما از فکر بے سو غبی فارغ شوی و نه بودند که راسخ الاعتقاد ام که ظهور قیامت و

لهم تهیه

مواحده ذرہ ذرہ اعمال مردم بر وزیر حساب امریحیع دلایل میست من بر حکم خدا در رسول

عمل می نمایم باسے حسب گفته تو اگر قیامت را اثر بے نباشد هر آینه از اتفاق بریا

و محنت شاقه چند روزه خود فکری ندارم مُخطی و عاصی نشدم - بخلافش اگر قیامت شود

چنانکه ذکرش درسته آن مجید است از ضعف اعتقاد و انکار مخلصی فیلم و تو ما خود و مکثتی

مرا خیال بر امور دوامی عقبی است معامله دو روزه دنیا را اعتباری نیست و بس

وَمَرْضِيلِ اللَّهِ فَمَا لَهُ مِنْ هَادِهِ وَمَنْ يَقِنُ بِهِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مَضِيلٍ

دیگر که گراه کشنه خدا پس نیست اور اینچ راه نماینده دیگر کار اوناید خدا نیست او را اینچ گراه کشند.

فَهَذَا هُتَّدِي فَلِنَفْسِهِ وَمَرْضِيلَ فَإِنَّمَا يَضْرِيلُ عَلَيْهَا

پس یک که راه یاب شده پس نفع اور است دیگر که گراه شده پس جزا این نیست که گراه می شود بضرر خود.

الْعَزْزَرُ ازْوَرْقَعْ لَفْتَنْ زَبَانْ خُودْ رَأْمَهْدَارْ كَهْ خَدَّا تَيْعَالَى وَرَوْغْ كَوْيَانْ رَأْشَدَارْ

در قیامت سخت ترین عذاب دروغ گویان را باشد. لعنت الله علی الکاذبین

سخت خدا بر و دوغ گویان

اما سه جا جایز است - یکی در وفع ظلم - دویم بعلج دوکس - سوم به معاملات زن و شوک

یامیان ایشان مودت کر و دروغ مصلحت همیزی باز راستی فتنه نگیر

آورده‌اند کی شیخ سیشویخ ماحضرت بحوب سبحانی غوث صمدانی سید

عبدالقادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ با ستر ضاد استجازت ما در مشققہ خودش درایام طفیل

بعرض تحصیل علم دینی ببراه قافس لدباراده بعدا در آمدند. پنگام تر خیص والدہ ماجدہ

آنحضرت چهل دینار که از ترکه والدہ ماجد حضرت مددوح بوذریغ علیه رحیم آیین

قباد وخته وصیستی منود که ای جان مادر تما انگه باشی راسخ باش. و بجزرست گوئی

حرفت دروغ گوئی. بعد طے شدن منازل قافله مذکور بتعامی خطرناک که کمین گاه قطاع طرق

در این نان بودند و آمد. قضارا سید درونان از این حال خبر و اشتبه بر سر قافله قاد

وبر مال مردم ناخت آورده همچنین بغار تیزند. الحکم اللہ حضرت مددوح از دست آنها نجات نهاد

ومالش محفوظ شده رهبری از آن میان پیش حضرت رسیده بدر یافت مقدار

وجوده شان پرداخت. چون سینه آن روشن ضمیر بخوبی آینه صفائی میداشت

از گیفیت دینار مطلع نمودند آن تیره بالحن کو حشمت - بر راست گوئی و برسادگی فرایشان

متعجب شده مخون گشت و راوِ منزل خودش گرفت تا بد گیر شرکا شی از این حال خبر نداشته باشد

آنها یکی بعد دیگر براز آزمایش خدمت حضرت رسیده از موجودگی دینارها

مستفسر شدند پس از دشن ول از حالات آن کما حتمه بلا کم و کاست چنانکه شخص اوین

بیان فشر نمودند همچنان سوال دیگران هم بپرسانند که حرفی غلط حسب فرمان و وستی

مادرشان از زبان بر نیاید - بر اندام شان نیز لرزه افتاد به عجب و حیرت تا ماهه منزل

خود رفته تقییم مال غنیمت مصروف شدند - درین آوان سرخیل آنها با تماع حالات

محبیه و غریبه به پرسیده که مال جمله مرد مان قافله بست افتاد یا چیزی از آن نهوز باقی است

گفتند جوان پسر براز دیدیم که صورتش به چون خوش شیده تا بان و دخشن است از موجودگی

دینارها واقع نموده - احتمال بر دروغ و استهزا کرد و نظر باش نکردیم - واز دست

تفحص دینار نجات بخشیدیم - جمله قطاع الطريق حسب فرمان خرسیل خود آن خوش پسر

پیش او گرفته بودند تا آنکه سی ار اسخین دنیارا که در جی پبل خود میداشتند بدستش

تحویل نمودند آنها وست بدندان شده و سرور گریبان اذاخته در محس زبان راندند

فی الجمله سخیل مذکور باز جانب حضرت غاطب شده عرض نمود که مانع ارت گرانیم قطاع اطیقی

پیش است چرا اشاره حال کردی و مال مخفی با پیش نمودی ارشاد فرموند که بر گفتی و نصحتی

ما و عزیز م عمل کردم تا کار از دست نزد و از جاده صداقت متباوز نباشم چون چنین

شئید بر سید و بر کرد از خود نام مگشته عرض نمود که تو از گفته ما در خوش بگشته و هر

برحال ما که خلاف حکم احکام الحاکمین عمل میکنیم غرض بودست مبارک حضرت محمد

تو بکردند و بهم اسباب غارتیده را برد مان قافله دنیز مال پرستگیر باز و آنکه تا

حضرت محمد با قافله مع اخیر بنزیل مقصود سید نہی کرامات

در خرق عاد است که در آن صغر سنی دل عالمی سحر نمود آماده میان اسلام فریقی است که

از فضایل و نعمتی شان منکر و بغض و افی میدارد و فریقی است که روایات بدلی

و بغير ثبوت بيان کرده عوام الگراه و بر آن حضرت اتهامات سیکند و فرقی است که بر جاده

مسئیقتم قایم و فضایل حقه را قابل است درین امر طول کلامی مقصود نمیست خدا تعالی

هر کراخوا پر راه صواب نماید - **يَحْدِي مُزِّيْشَاءِ الْصَّرَاطِ مُسَتَّقِيْمَ آمَّا زَجَّاْهُ**
راهی نماید هر کراخوا پرسوئے راه راست

اعتدال متجاوز مشو - ع گر خفظ مراتب نکنی ز دیقی **عَفْ لِحَزْبِ مَالَكَ فِيْ فَرَحْوَنَ**

بسه گردی با آنچه نزد ایشان است شاد نماید

الْعَزْرَزُ روزے حضرت شیر خدا علی مرتضی کرم اسد تعالی و جهه بیان فرمودند کن

با کسی کار نیک و بد درین عالمی نکرده ام - آنها عرض نمودند که یا امیر المؤمنین اگر با دیگر

بد نکرده ی هر آئینه خیری کرده باشی - باز سوی یاران مخاطب شده اصراراً فرمود کنیز

بادیگران کردم و نکار بدانچه کرد متعلق از نفس خود است بمصدق

إِنِّي مَزْعُومٌ صَلِّيْحًا فَلِنَسِيْهِ وَمَنْسَأَهُ فَعَلِيْهَا **الْعَزْرَزُ** از حضرت لقمان
هر که نکنند کار نیک پس نفع در است هر که بد کاری کند و بال بر دیست .

حکیم منقول است که من از چهار صد کتب پنج امر برداشتیم - ته یاد داشتنی و دو ذائقه

کردی - آنچه یاد داشتنی است مرگ - خدا - و کسیکه با تو احسان کند آنچه فراموش کردنی

احسانے کہ باکے کر دہ باشی۔ و بدی کیکہ با تو کر دہ باشد۔ **العزم** مگذار امو خلق را

کہ نی گد۔ د بحال خود۔ و مباش مگذاری از تفکرات و اعتراضات بر امور تقاضا و قدر زیرا که در

طرقہ العین خدا کے جانشناخت تغیر مید ہدایت حالی بحال دیگر۔ پس اعتراض و تفکر تو بجا خواہ ہو

جشن دون

وَلَا تَنْقُضْ مَا أَكْتَبْتَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ زیرا کہ زمانہ عین شیت خدا تعالیٰ است
و مرد پیغیز کے تراویش آن نیست۔

لہذا تقاضا و قدر راضی باش۔ ہر نیکی و بدی کہ تبور سدا ز خدا تعالیٰ دان۔

سرفشت مابدست خود نوشت خشنوشیں است و خواہ بدنوشت

وَالْقُدْرَةُ مُحْكَمَةٌ وَشَرِيكٌ مِنْ أَنْشَأَ اللَّهُ تَعَالَى فلن چکر لست ایش مبدلیاً و لئن چکر لست الله تحویلیاً
خیر و شر تقدیر از خدا تعالیٰ است۔ پس خواہی یافت آئین خدا را تبدیلی و خواہی یافت آئین خدا را تغیر۔
۵ هر گز نیتے رسدا ز خلق منج پا کہ ن راحت رسدا ز خلق منج۔ اگرچہ بندگان را نیز تقدیر

قدرتے و اختیارے دادہ اند کہ بر آن کا رسیکنند و ثواب نیکی و عذاب بدی ہائے

آتا از نیکی خدا تعالیٰ راضی بود و از بدی نہ۔ اگر طاعت کنی توفیقش از خدا تعالیٰ

دان۔ و اگر گناہ از تو صادر شود نفس خود شمار کن ۵ نیکی و بدی کہ در نہاد نشرست

شادی و غمی که در قضا و قدر است ۷ با پرخ مکن حواله کاندر ره عشق

چیخ از تو هزار بار بجای ره تراست **الحضرت** تعلیم کن عمارا

که تعلیم اهل علم کامل سازد ایمان را - و استہزا سے شریعت کفر - و اهانت کشندۀ علم خصم

خدا و رسول است - علم دین بیا موز که عمل جاہل مقبول نیست ۸ علم فقه است و تفہیم

هر که خواهد غیر از این گرد و خبیث ۹ چون داشتی عمل کن که عالم بی عمل - و عمل بی علم خپاکند

با یقین خوبی هد عالم بے عمل کو ریست مشعله دار ۱۰ عمر را هرگز نیابی تا نباشد شر خصل

حرص و افسه فهم کامل جمع خاطر کل حال ۱۱ شفقت استاد با یهیم سبق یابی دام
قطعه

نظر اتحیث خوانی تا شوی مردی کمال ۱۲ آنکس که بداند و بداند که بداند

اپ طرب خوش بر افلاک دوا ۱۳ آنکس که بداند و بداند که بداند

آنهم خرک لنگ مبنزل بر ساند ۱۴ آنکس که نداند و بداند که بداند

و رجل مركب ابد الدهر باند - فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ لَا يَعْمَلْ فَعَلَيْهِ أَذًى
پس هر که میناشد پس نفع او آتی و هر که نامینا نمیزی پس برآورده

وَمِنْكُمْ أَنْ فَهَنَّأَعْمَهُ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَغْرَى وَأَصَلَ سَبِيلًا

و هر که باشد در دنیا کورس دے در آخرت نیز کوراست و خلاکنده تراست راه را -

واز تعليم و مطالعه چند کتب ضروری قانع مباش و حتی اوسع در تالیف و تصنیف

و گیخود را مستعد و آماده بدار و سهیت برگمار که چنین بکار آید یعنیش از معائینه دیگر

نحو جات مستفید و مستفیض باشی - واز تهنیم و قوف مضا مین تازه سواد عظیم و

و مهارت گلی حاصل کنی - نجافش از مشغله و فکر سخن سخن و موشگانی محترز باش
لایعنی

که تو پیش وقت و تخلیه داغت نشو و بکارت نخورد - **كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَأْنٍ كَلَّتِهُ**

هر کسی کار سیند بر طریق خود -

الشَّفَرُ كَلَامُ حَفْنَةُ حَسَنٍ وَقِيقَةُ بَلْيَهُ الْعَزِيزُ سهیتیه باوضو باش که وضور اسلام
شر کلام است پترا و بتراست و قبیح او بیتیح -

مومن یکو نید سینکه باوضو باشد شیطان ازو میگریزد - ما دامیکه مومن باوضو شد

خدای تعالی او را وست میدارو - **وَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ** گلو مسوک را تک

و خدادوست میدارک پاک باشندگان را -

مکن - مسوک را زکیک وجیب زا میدار - واز جانبی عرض مسوک کنی نه از

باشت عرض دنم ان

طوش - واستعمال مسوک فواید کشیره دار و نیمکله آن و در گفت نماز با مسوک برابر است

با پیقا در کعست بی سوک) انخ هرگاه وضو کنی متوجه قبله شوی خدستم آن نظر سوی آسمان کنی و

اَشَهَدُكُمْ اَنَّ لَا إِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشَهَدُ اَنَّ سَيِّدَنَا مُحَمَّدَ اَكْبَرُهُ وَرَسُولَهُ
گوہی میدیم که نیت پیغ معبد و گردش نیاید کیا است شرک او گیر نیست گو اهی میدیم که محمد (صلی الله علیہ وسلم) بنده رسول است
سخوان ثواب بسیار یابی و این عاخوانی که آللهم کما طهرت نایا الاما فطهر نایا من الذنب
خدای ای اچانکه مرا آباب پاک کردی همچنان از گناهان پاک بکن.

چون برین عاد او مت کنی بیشت دروازه بیشت برآمکشاده شود و خدا تعالیٰ گناهان می خشند

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا أُفْتَنُوكُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَأَنْخِسُلُوا وَجْهَكُمْ وَإِذَا يُكَوَّنُ إِلَى الْمَرْأَةِ
اسے سلانان چون برخیزید بوسے ناز پس بشو یید روی خود را و دستهای خود را تا آرنخ
وَأَمْسُخُوا بُرُّ وَسِكُونًا وَارْجِلَكُونَ إِلَى الْمَعْنَى هُدًى لِغَرْزَرِ هرگاه او ازا ذان بگوش
و سع کنید سر خود را و بشو یید پایهای خود را تاشتا نگ-

برسد. در آنوقت سخن گمکو- جواب اذان سنت است آنچه موزن میگوید تو زیر حواب آبن گو

و بوقت حَجَّ عَلَى الصَّلَاةِ وَحْيَ عَلَى الْفَالَّحِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ بِحِجَّةِ

بعد خستم اذان ین عاخوان. آللهم رب هذیه الْعَقْدَاتِ اِلَّا تَعْلَمُ اِلَّا تَامَّهُ وَالصَّلَاةَ الْقَائِمَةَ
اله ماک این طلب کامله و رحمت تمامه هستی
أَمْتَسِيدَنَا كَمَلَهُ الْوَسِيلَةُ وَالْفَضِيلَةُ وَالدَّرَجَةُ الْرِّفِيعَةُ وَأَنْعَثَهُ مَقَامًا

پدر شریا محمد (صلی الله علیہ وسلم). او سیده و بخشش او راضیلت و در چیز بلند و بر انگیز او را بقام
خُودِنَ الْذَّي وَعَدْتَهُ وَارْجِلَهُ اشْعَلَتَهُ يوْمَ الْقِيَمَهُ آنَّكَ الْخَلْفَ الْمَيَعَادَهُ لِغَرْزَرِ دَلْتَهُ
میمود که دعده گرده تو اراده نسبیگ کردان با اشفاعت او روز ایام است بر سرگیگ تو غلاف خواهی کرد و مده را.

ربا جاعت) نماز فرمه ضگزار و ن افضل است و آخر وقت مکروه چون آوازان

فرض امر حق تقدیمت قول فعل سول ملی شدید و سلم

گوش تو برسد کار لئے خود گذار و به نماز مشغول شو و نماز را بوقت بآداب شیرا

بجا آر نماز بشیرا لطیحون بر قی تابندہ با آسمان رو د و نماز بکرا همیت با آسمان راه نیاید با

بروئے گزار نمده برز نند بوقت نماز از جمیع اندیشہا دل خود را پاک ساز و با خشون

و خضوع او امکن و یقین دان که خدا تیعا ترا می بینید و نماز بغیر حضور قلب نفع منی دهد مشتوفی

پاره از گوشت در پیلوی تو پر بزرگردان دورق از خوی تو پر پاره آن گوشت را دل خونه

آسین بر بید لان فسانده پر در دلت بستا بی سبل کجا پر دل که درسته دلت آن دل کجا

هیچ مشکل نمیست جز پیاپی دل به عتل حیران است در ادراک دل

بَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ هَلَامَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَالِفٍ لِمَةٍ

روزیکه فائدہ ندہ مال و فسنه زندان دلیکن ماحب فائدہ آن بود که بیار و بیش خدا دل بے عیب را

لَا صَلَوةَ لَا يَجْعُلُهُ سِرَالْقَلْبِهَ نماز خواص ہمین است الصَّلَاةُ حِمَادُ الدِّين

نمیست نماز گر حضور قلب نماز ستون دین است

و مدادر دین بر نماز است نماز با گرگران است اگر از عہد نماز برآمدی ہمچنان

بر تو آسان شود۔ الصلفۃ معراج المؤمن۔ آمدہ۔ فرق سیانِ مومن و کافر صرف نماز است
نماز عسید اج مومن است۔

(لیکن سہ نماز عمدہ اترک کندہ اور انہیں بہبام مسلم شافعی رجہ نموده شود اگر تو بہ نماید بہتر و الا وجہ (قتل)

مردم از بے نمازی نفرت میگیرند۔ و از بے نمازی خوک بہترست۔ نماز را ہرگز ترک کن

لہ سینا کاہم فوجو ھصو من آثی المبعودہ و وقت نماز نظر سجدہ گاہ خود کن لو بھر
نشانہ صلاح ایشان در درے ایشان است از اثر سجدہ۔

حضور قلب فی الحال ترا حاصل نباشد۔ ایمید است که آیندہ خدا تعالیٰ خواہ بخشدید

و کم از کم وقت تک بکیر تحریمیہ حضور قلب کا فیضت۔ دل پنجگانہ نماز را ترک کن

از قضا ادا بہتر و ان۔ علی الخصوص نمازو در میانی رانگا ہارا اگرچہ نمازو سلطیں شل قدر

اختلاف است لیکن انج عصرت حاضر اعلیٰ الصَّلواتِ والصَّلوةُ أَوْسُطُهُ وَقُومًا يَلِيهِ قَانِيَانُ
تفید کئی نیہ بہ نماز نماز ہا۔ و بر نماز میانی یعنی خصوصاً بر نماز عصر بالیستیدے ایمید در بردار
باید کہ نماز پنجگانہ گذاری و خاطختی آن کنی۔ و بر بے نمازی سخت و عید ہا وار و شدہ

بعد ہر نماز فرض سه مرتبہ۔ سُبْحَانَ اللَّهِ وَسَمْرَتْبَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَهُمْ سُمْرَتْبَةُ اللَّهِ الْكَبِيْرِ وَسَمْرَتْبَةُ
خدای تعالیٰ یا کوئی نہ رہتا۔ لایت شاٹی یا گھست خدا زرگت

الْسَّعْفَنَ مِنَ اللَّهِ بِخُواْن۔ وبعد ادائی نمازو ستمہ باز وارد عالم کن کہ الکھا نماز من مستبول گردان
از خدا آمر رشیخو ہم۔

وَقَالَ رَجُلٌ أَتَسْوِلُ إِلَيْكُمْ لِكَوْنَةِ أَوْلَى بَرَأْتُهُ وَبَعْدَ أَنْ بَرَأَ مَادِرَ وَپَرْخُودَ وَبَعْدَ أَنْ بَرَأَ جِعْقَرَ عَكْبَنْ
گفت پدر گار شاد مکین بخوبی تا قبل کنم دعا شمار.

إِنَّ رَبِّنِيَّةَ وَجْهِيَّةَ هُنَّا إِنَّ رَبِّنِيَّةَ سَمِيعَةَ الْمُعَاهَدَةِ وَعَابِدَنِيَّةَ تَسْجِيْبَتِ - دَبَّنِيَّةَ وَتَقْبِيلَ دَمَعَاءَ هُنَّا
هرانیز رو دگار نشونیکست پیر زندگان است. هر آنیز پدر گار شدن شونده دعایت
درسان یاش که ایا قبول درگاه شد یانه و مایوس مشو و مید قبول بدر لافت خلو من رحمة الله ان الله
نا مید مشو یاز رحمت خدا. هر آنیز

يَعْفُرُ الدُّنْوُسُ سَمِيعَةَ إِنَّهُ هُوَ الْعَفْوُ الرَّحْمَةُ رَبِّاعِيَّ بَاذَآ بازَآ هَرَانِچَهَتِي بازَآ
می آمر زدن گذاشان راه به یکجا. هر آنیز خدا یا هاشت آمر گار عهر بان
گر کافرو گربت پرستی باز آنها این درگه ما درگه نومیدی نیست بلصده بارگر تو بشکستی باز آ

چون نماز ادا کردی در هر فعل و حالت از یاد رازق و آفریننده و آمر زنده ماغافل بیبا

فَوْيَلُ لِلْقِسِيَّةِ قُلُوهُمُ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَلِئَكَفِ فِي ضَيْلِ مَبْلِنِيَّةِ - حتی هر فنیکه
پس داسه مرست دل از که رو بگردانند از یاد کردن خدا انگروه درگاهی آشکاراند.

فرو میر و دمدمیات است در آن كلا لا الله و چون بر می آید معنیح ذات

در آن كلا لا الله سخا هار که او تعالی شانه روزانه بر ماجیساب احسانات

میکند هل جزا ا ل احسان ا ل ا ل احسان
نیست جزا بر نیکو کارے گر انعام بیار

احسان است ولی با خدا ای تعالی احسان نمودن از طاقت بشری دور و امکانی ندارد

آماز یاد محسن حقیقی خود عافل نبودن عین عبودیت است فَلَذَا قَضَيْمُ الصَّلَاةَ

پس چون نماز تام کردیه

فَلَذِكْرُ وَاللَّهِ قِيَامًا وَقُعُودًا وَحَلْبَاجَ نُوْبِكُوكُوا فَلَذَا أَطْهَانْتُمْ فَلَأَقْمُوا الصَّلَاةَ

پس یاد کنید خدار ایستاده نشته و بر پلهوے خوش پس چون آرامیده بر پا کنید نماز را
آن الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مُؤْقَنًا لَّهُمْ يَا مُغْنِيَ الْكَوَافِلَ حَوْلَ أَهْوَالِ الْخَيْرِ
هر آئینه هست نماز بزمونان فرض وقت معین کرده شده. اے خدا به بگرداند هلات بگردان هلات مردجوی
در روز جمعه غسل سنت است عافل بیاش که شب جمعه و روز جمعه مور در حست الهی است

تعالی شانه. وبعایت مبعو د حقیقی مشغول باش و درود شریعت بکثرت بخوان و مصلوۃ استیعج

هم او کن. و سوره کهفت قرات نما تا از فتنه میسح دجال این باشی و هرگاه مسجد داخل شوی

اولاً و رکعت نماز تحقیقه لمسجد او کن و نیت اعکاف بساز و سوائے - قَالَ اللَّهُ وَقَالَ الرَّسُولُ

فرسوده خداد فرموده بدل

سخنی از امور دنیا وی بز بان میار. هر که در مسجد سخن گوید حسناش پامال میگیرد دخانکه

آتش یهیم رامی خورد. تامد تیکه و مسجد بلا تکم و رانتظار نماز باشی گویا درین نماز بزو

یا ایها اللّٰهُمَّ امْنَوْا اذْ اُنْوِدُ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمٍ بِجُمُعَةٍ فَاسْعُوا إلٰي ذِكْرِ اللَّهِ وَذِرْ وَالْمِيعَةَ

اسے مسلم نان چون زان داده شود برآئے نماز بزم جمعه. پس کنید بسوئے یاد کردن خدا و بگذر یغزیده و قریش

ذَلِكُو خَيْرٌ لِّكُوْنَ اكْنَمْ تَعْلَمُونَ ذَوَادْ ذَكْرُ اللَّهِ كَيْتَرَا الْعَلَكُو كَيْفَلُونَ نَهْ

این بهتر است شما اگر متید ایند. و یاد کنید خدا تعالی را بسیار تاشماست کار شوید.

العَرْزَرِمَه

لیاقت و قراءت سوره ها و فطایف مطول میخواسته و نیز در عالم پس این موجب ذیت میگیرد

است و نماز تهجد بخوان که نماز تهجد بسیار فضیلت دارد. تَهْجَدُ فِي حَوْلٍ كُبُرٍ عَنِ الْمَضَاجِعِ

اصل درجه چهار رکعت دوری مانند پیلوی ایشان از خوابگاه

یعنی عذر رکعت خواهد گذاشت ایصالی بر پیغمبر مصلی اللہ علیه و آله و سلم فرض گردیده و براست

نماز خوانند پروردگار خود را بترین داشته باشند

وَمِنَ الظَّلَالِ لِتَتَحَجَّدِيهِ نَافِلَةٌ لَكَ وَنَمازٌ تَرَاوِيْحٌ سُنْنَتٌ سُوكَدَه وَچون نماز بامداد

دیگری شبیده ایشان شب خیزی زیاد داشت.

ادا کرده و فضل آنست که تا برآمدن آن قاب از مصلی خود برخیزی بعد برآمدن آن قاب و رکعت نماز

اشراق گذاری و نماز ضحی نیز گذاری که در آن فضایل کثیره است و نماز عین

و کسوف و شستقاست و نماز جنازه فرض کفایه و بیوضو داخل مسجد مشو و دو دو

رکعت نماز تحقیتی المسجد و بعد الوضو سنت است در حالت حدث کبیر قیام در مسجد

هر وقت که داخل مسجد شوی هر وقت که دفعه کنی -

حرام و تفضیل این همه ابواب از کتب فقه بدایی **العَرْزَرِمَه** استفاده بسیار مکن

که استغفار محوگردانه تقصیر است اَوَلَمْ يَتَعَفَّفْرُ وَاللَّهُ لَهُ أَنَّ اللَّهَ يَعْفُو وَرَحِيمٌ كلام

د امر ز ش طلب کنید از خدا هر آینه خدا امر ز نموده هم برایان است

وپیش از طلوع و غروب آفتاب کم از کم از ته دل صد باستغفار کن که تعقیرات گزته

ملائی شود این آن شیخیت المُؤْمِنَ وَجِبَتِ الْمُتَطَهِّرَینَ هَذِهِ رَبَّكَ لِلَّذِينَ
برآینده خدا و سنت بسیار بزرگ نهاده کان او و سنت میدار و پاک شوندگان - برآینده پروردگار تو آنها ز
عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ نَأَوُا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا
که کار بد کرده بنا دانی باز تو که بعد از آن دشایته کار شدند هر آینه پروردگار تو بعد از این تو به
لَغْفَوْسِ رَحِيمٍ لَّهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا بُوُالِيَ اللَّهِ تَوْبَةَ نَصْوَحَةٌ
آمرزگار مهر بان است - اے مسلمانان رجوع کنید بسوئے خدار جوع خالص -
الْعَزْرَز در نوافل فاضل ترین عبادت ها تلاوت قرآن مجید است - روزنیه بعد نماض

سته پاره - یادو پاره - یا کم از کم کیم پاره - تلاوت قرآن بکن **إِنْ قُرْآنَ الْجِنَّاتِ مَثُونٌ**
برآینده قرآن خواندن فجر راهنمایی نموده
وَلَوْسَلَّمَنَا أَكْرَبَكَارِهِ نَيَا مُخْوِبَاشِی بِدِرْجَهِ اخِيرِ دُولَیتِ آیَتِ بِالْأَنْعَامِ خوانده باشی - و
وَأَكْرَبَتِلَمِکِیمِ کنیم

مجلسِ تراوتِ قرآن بالتحلم ساعت کنی - و تواب آن یابی - و مورودِ حمتِ الهی تک

شانه باشی **وَإِذَا أَفِرَّى الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا إِلَهُ فَأَنْصُتُو الْعَالَمُو تُرْسَمُونَ** ه
دچون خوانده شود قرآن پس گوش نمید بسوئے آن و خاموش باشید تا مهر بانی کرده شود -
فردای قیامت نتر آن مجید سپلکِ محمد بن شفاعت تو از خدا تعالی خواهد کرد - و در سایه

عرش خواهی بود - و در ابتدائی تلاوتِ قرآن **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَنِ الرَّجِيدِ**

خواندن سنت است فَلَمَّا قُرِأَتِ الْقُرْآنَ فَأَسْتَعْدِي أَشِهَّ مِنَ الشَّيْطَنِ التَّحِيمَ
پس تفیکر خواهی قرآن خواندن پناه طلب کن بجند از شیطان رانده شده.
و در ابتدائی سوره لِسِمِ اللَّهِ الْكَبِيرِ الْتَّحِيمِ خواندن هم سنت است و کوشش و سعی

نمود را دای حروف تا از نخاج شان او کنی و دَرْتِيلَ الْقُرْآنَ تَرْتِيلَهُ قرآن را مثل
در ترتیل کن قرآن را بوضوح خوانند.

نفس کعبه مشاهده و معاینه نمودن عبادت هست ۵ مhydrat سراپا و با که تو آنی

چه و لبراند که دل می بزند پهانی و بے وضو سرفتار آن مکن. لَا يَسْتَكِنُ الْمُطْهَرُونَ
کهست نیز سانده آن مگر گذشت

و بر بخات و معنی اش نگذاهار. و بر وعد از قهر کربلایی پناه جو داز و فرنخ هر سان باش چه

از دوزخ ترسان باشد. او رخدات تعالی از آتش دوزخ خلاص دهد. و بر وعده های ای خدا

خواهان بیشت باش. إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلُفُ الْمِيعَادَ الْعَزِيزُ بِاَوْضُوْجُواْبِ
بدستیکه خدا ایتکه غلاف هنی کند و عدد را

که روح مومن بعرش سیر و د. و بعد نماز ختن پیش از خواب

آیت الْكُبُرِیَّتِ تَ وَهُوَ الْعَالِيُّ الْعَظِيْمُ هُجْوَانی. و ر و بقبلا بخواهی.
آیه کرسی و او بلند و بزرگ است

و دست راست زیر روئے خود گذاری. و چون از خواب برخیزندی

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَخْبَانَا بَعْدَ مَا آمَاتَنَا وَإِلَيْهِ التُّشُّوْرُ يَا اسْجَانَ اللّٰهِ
شکر خدا تعالی است که او را بعد مردن زندگانی سود و بجانب اوست بر جوع - خدا پاک است
گبو و دست خود را در پیچ نظرت آبے مینداز - تا آنکه سه مرتبه آزانشونی زیر آنند

در منام دست تو بجا بود **الْعَرْزَرُ اَخْرِشَب** بیدار باش که آنوقت رحمت الهی است

تعالی شانه هر که در آنوقت در خواب است - از رحمت خدا تعالی محروم است - ۵

صحیح صادق مریم کافور دارد عینبل ۴ گر علاج زخم عصیان میکنی هشیار باش

تودر خواب غفلت استی خدا تعالی بیدار - لَا تَأْخُذْ لَا سِنَةً وَ لَا لَآنَةً وَ مَرَّةً
نگیردار ارغنودگی دنه خواست -

پس میان خفته و بیدار مجبت چگونه تو اندشد - ایند اهمواره سحر خیزی عادت کن از

و عاغف متشین ۵ هر کان سعادت که خدا دو بجافت پا از ورد شبی مارو دعا سحری بود

سَهْرَ حَمْدَكَه در در دردمی افزاید - و در دندم می نماید - مثل مار دم بزیده و مردم
ما رگزیده پچ و تاب مینورم ۶ بچار دم حکیم حال دل کرگویم پا گکشة ام زغم و جور و فرگا

۷ مراد دیست اند دول گرگویم زبان سوزد پا و گردم در کشم ترسم که مغز استخوان سود

۵ ازان گریان است حشیم کن از لوح و جو خود مه بشویم نقش خویش صورت آن یار برندم

گلزار نیقد را نم که دعای هنگام درد قبول و عازم دحصول میشود یار ب دعا من حمزه نیست

حشر ما با رسول کن و این عاراقبول کن

عید کسان بغیره شوال میشود پای عید من آن زمان کن هنریم جال دوست پاچه مقصده جان مطلب دل

مطلب دل از در تو حاصل پمشکل توجه اسان پ آسان تعامل پمشکل پایی فراق تو یار دیرینه

غم تو غمگ سار دیرینه پ در تو همان هر روزه پ داع تو یادگار دیرینه

رب اف ز نمی این آشکن یعنیک الی انتک عَلَّةَ وَعَكَلَةَ وَالدَّى
ای پروردگار من الہام کن را که شکر این نشت تو کنم که انعام کردہ بر من و بر پدر و مادر من
قَاتَنَ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرَضَهُ فَأَدْخَلَنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادَتِكَ الْحَمْدِ لِلَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
والہام کنم که بجا ادم کو ارشایته کو خشنود شوی با آن در آمر بر جست خود وزره بندگان شایسته خویش -

۵ ارباب حاجتیم وزبان سوال نیست پ و حضرت کریم تناچه حاجت است

جان چهان نماست ضمیر منیر دوست پ از همار احتیاج خود آنجاچه حاجت است

۵ چو کمل نبیش ما خاک درگه توبود پ کجا رویم نفر ما از این جناب کج

۵ آنچاکه لطف شال خلقِ کریم تست پُ جرم گزش تغون کن و ماجرا پرس ۵

دل گفت و صالش بدعا باز تو ان یافت ۴ عمر سیت که عمرم همه در کار دعا رفت ۵

دست از طلب ندارم تا کار من برآید پُ یا جان رس بجانان یا جان زتن برآید

ذوقی چنان ندارد بے دوست زندگانی پُ بے دوست زندگانی ذوقی چنان ندارد ۵

اچچه از بارغمش بر دل سکین نست پُ برو دل زمن و از دل من آن نزود ۵

شینده ام سخن خوش که پر کن گفت پُ فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت ۵

گر کیک شیبے بدستِ من افت دنگارِ من پاشکل بود که دانش از گفت رها کنم ۵

و گفت طبیب از سر حسرت چو مرادید پُ همیه هاست که در دوز قانون شفارفت باعی

تا ظن نبری که از جهان میترسم پُ از مردن از رفتن جان میترسم ۴ مردن حقیقت است از آن
نیست

چون نیک نزیتم از آن میترسم پُ ۵ رسیده مرده که آیام غم نخواهد ماند

زندگی نکردم

چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند پُ بقین میپدارم که هم درین نزدیکی و عالمی

اثر آید - و سرین برآن در آید - آمین هے یا بَنَى اللَّهُ الْسَّلَامَ مُحَمَّدَ

روضه مقدس

إِنَّمَا الْفَوْزُ وَالنَّلَاحُ لِدَيْكُمْ بِلَامَ آدمَ جَوَابِمْ وَهُمْ مَرْجِي بِرَدِلِ خَرَابِمْ نَهْ

بس بود جاه احترام مران یک علیک از تو صد سلام مران زاری من شنو تکم کن

گری من نگر قبتم کن لب بجنبان پئ شفاعت من پئ منگرد رگناه و طاعت من

الْعَزْرَرِ محبت ته قسم است - او لاشل در که تخلیف مید ہو وایدا میرساند

و آن محبت ماسوالله است - دوم مثل دارو که تلخ است دفع مرض - گاه بجاھ

ضرورت آن می افتد - سوم مثل غذا که بغیر آن گذیرے نیست - پس اگر تو

با خدا تیغائی و رسول مقبول عليه الف الف صلاوة و سلام - اعلی ترین محبت مثل غذا

(که بد و ن آن رسته گاری نیست) بدل داری ایمان تو کامل است - و اگر

قسم دوم مثل دارو نمیداری از حُسْنِ خاتمه تو می ترسم - هر قدر که محبت

میداری - همان قدر یادش می کنی - مَنْ لَأَحْبَبَ شَيْئًا أَتَقْرَبَ إِلَيْهِ كَمْ

هر که محبوب دارو خیزیرا بسیار می کند ذکر او

ع چراغِ خانه دل روئے یا رہت ۵ دانه چون اندر زمین نپهان شو
 بعد از آن آن سر ببرستان شو قطعه ای از کرمت مید وارم ۶ جزء حمت تو کنم ام
 رحمی کن و دستگیرین شو ۷ بر تشت حواله جمله کارم رباعی یارب تو کریم و رسول تو کریم
 صد شکر که هستیم سیان دو کریم ۸ مارا چعنیم روز قیامت باشد
 سلطان چو کریم آمد و دیوان چو کریم ۹ حسرم ما پشہ رحمت تو ہو است
 در ہوا پشہ مستیقتم صحبت ره باعی شاہزاد کرم بر من ۱۰ لشیں نگر ۱۱ بر حالِ خسته دار لشیں
 ہر چند نیم لا یق نجاشیاں تو ۱۲ بر من منگر بر کرم خویش نگزرباعی با رحمتہ تو من از گنه نندیم
 با تو شه تو زرخ ره نندیم ۱۳ گر لطف تو ام سپید و انگزید ۱۴ یکند ره ز نامه سیمه نندیم
 شوئی هر کجا آبِ روان حضرت بود ۱۵ گریمن باعث رحمت بود
 نکه نالان ہست بشیں از چوبی ۱۶ چوب نالد دل نالد غوب نیست
 تا نگرید کو دک حلو افروشن ۱۷ بحر نجاشیاں نمی آید بجو شر

أَدْعُوكَ تَهْوِيَّةً وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ هَذَا دُعْوَةٌ حَوْفًا وَطَعَاءً

یاکینید پروردگار خود را زاری کن از پرشیده از مردمان جایز نیست از از مکنندگان نیست. و بپرسید او را بترس و ایمه
ان رَحْمَتَ اللَّهِ وَرِبِّكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ هَذَا ذُكْرُ رَبِّكَ فِي نُسُكِ تَصْرِيْعًا وَخُفْيَةً
هر آمده بجهش خدا نزدیک است از نیکو کاران یاد کن پروردگار خود را در ضمیر خود بزاری و ترسکاری و یاد کن
وَدُونَ أَلْجَاهِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغَدْرِ وَقَاتْلَ الصَّالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْعَافِلِينَ هَذَا

پروردگار خود را بکلام سیست تراز بلند آوازی بامداد و شنبه هنگاه و میباش از نما مندان

خيال کن

نم بوج می شوند - چون آنها را عموماً عادت سحر خیزی است . او تعالی شانه در تو الدو نیا

خیلے خیر و برکت داده - با وجود یکه ماده اش کیم یاد و بزرگاله می زاید و بهبیشه کرد و ها موجو

می باشد ه خو شتر آن باشد که سر دل بران ه گفت آید در حد سی ش دیگران

و بکلا فش

آن بھرو فعه پھار پنج پنج توله می دهد کسی این را نمی خورد - با وجود این تعداد سگ
بچه

بمقابله گوسفند این هیچ نیست خضرت اقامان پسخون فرمود یعنی لیکون اللذیکا الکیمنک

ای پسخور داش باشد منع زیرک از تو

العَزِيزُ

حَرَمَتِ ما دَرَوْهُ وَرَغْوِيْشَ نَخَاهَار - در رضائے اینها رضاي خدا تعالی دن

و با ایشان در کلام هرگز خشونت و درشتی نکن - وَإِلَوَالِدِينِ إِحْسَانًا إِمَّا يُنْلَغَنَّ
و یکنید با پدر و مادر نیکو کاری اگر بر سه
یعنی دلکه ایکر آحد همای او فی لعما فلآن قل لعما افت ق لا تھر همای
نزدیک تو بکلان سال کیه از ایشان یا هر دو پس گوش ایشان - اتف و بانگ مزن
وقل لعما فوکا لکر یمایه و اخیف ض لعما جناح الذل میں ال تھمہ
بر ایشان دیگو با ایشان سخن نیکو - دیپت کن براک ایشان بازه می تو اضع را از جہت مهر بانے
و قل ربت ام تھمہ اکے مار بیتی صیغرا اپس از مردن خامہ اعمال میشو د - آتا
دیگو اسے پروردگار من بچتا بر ایشان خانیک پرورش کر و نہ برد خود دست
عمل سکس کے ثواب و نتیجہ آن پیوسته برقرار می ماند - اولاً اوقاف و تعلیم

علم - سوم اولاً صاحح که جہت مادر و پدر خود دعا شے خیر بکشند

فین اهتدی فلما هتندی لتفیه و ممن حصل فاما یضل علیها و ما ان اکلیکو بوکلیه
پس هر که راه یافت بجزاین نیست که راه یافت برآخد - و هر که گراه شد بجزاین خود نیست من برشماگنیان -
مین اهتدی فاما هتندی لتفیه و ممن حصل فاما یضل علیها
هر که راه یاب پس بجزاین نیست که راه یاب برآن خود - و هر که گراه شود پس بجزاین نیست که گراه میشود بنفس خود
و لا تسر و اذ سر و ز س آخری **الغرض** سمجھیں پس راغبیت یادن
و نہ برد ارد هیچ بردارنده بارگناه دیگرے -

که غیبت از زنا بد نتر است - و نیکی ہا را محسوسا زد - غیبت آنت کہ پس

پشت کسی عیب او بیان سازنی شخصی عرض کرده که یا رسول اللہ صلی اللہ

علیه و سلم اگر در و آن عیب باشد فرموده بی که باشد ذکر او غایبت است نمایم

دو نباشد بتهان کردی بر او تهمت ساختی - *يَا أَبْلَاهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَبَوْا إِلَيْهِ مِنْ أَنفُسِهِنَّ*
اسے مسلمان اخراج کنید از بسیاری گمان بد

إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِنْ تَوَقَّعُ لَكَجَتَسْوَا وَلَا يَعْتَبْ تَعْصِمُكُو بَعْضًا هُوَ أَنْجِبَتْ
هر آئینه بعض بدگانی گناه است و جاسوسی نکنند بعض شما بعض را - ایاد وست میدم
أَحَدُكُفَّانْ يَا أَكُلَّ لَحْمَ أَحْيِيهِ مَيْتَانَا فَكَرِهُتُوكُمْ لَهُ وَأَنْقَوْلَهُهُ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
کسی از شما که بخورد گوشت برادر خود که مرده باشد پس تنفس شوید از خدا که چنین خدا است تو پریده باز
الْعَرْزَ از نام حرام حشم بدوز که نظر بسوی نامحرم بدتر است از ترس

نَهْرَ الْوَادِلِيْسِ - وَإِمَّا يَذَرْ حَنَّاكَةً مِنَ الشَّيْطَنِ نَزَعَ فَاسْتَعِدْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلَى الْكُلِّ
و اگر دوسره اندازه ترا از جانب شیان سوسه اندازه پس شاپلاب کن از خدا آئینه شنواه
وَلَا قَرْبُوا إِلَيْنِي إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سِيِّكَةً قُلْ لِلْكُوْمِيْنَ يَعْصُمُوْا مِنْ أَبْصَارِهِمْ
ونزدیک مشویز نا ہر آئینه و بجهی ای است بدراهی است که بگویی مسلمان که پوشید حشم خود را
وَيَخْفَضُوا فِي وَجْهِهِمْ كَذَلِكَ أَنْكَهُمْ هُمْ أَنَّ اللَّهَ خَيْرٌ وَمَا يَضْنَعُونَ هُمْ
ونگاه دارند شر مگاه خود را این پاکیزه تراست ایشان را ہر آئینه خدا خبردار است با آنچه می کنند
وَقُلْ لِلْكُوْمِيْنَ يَعْصُمُنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَخْفَضُنَ فِي وَجْهِنَ هُمْ وَهُوَ مَعْلُومٌ إِنَّهُمْ
و بگوزنان مسلمان را که پوشید حشم خود را نگاه دارند شر مگاه خود را - داده باشاست هر جا که باشید
وَاللَّهُ يُمْسِكُ بِمَا أَعْلَمُونَ بَصِيرَكُمْ الْعَرْزَ هُمْ جَاهَهُ خُوشِيْسِ پِرَاسِتَنَ

و ندا با آنچه میکنید بنی است - **الْعَرْزَ**
به از جامه عاریت خواستن - آنچه خواهی از خدا ایصالی بخواه و از غیر او خیریت

وَلَا يُعْتَصِمُ بِإِيمَانِهِ هُوَ مَوْلَانَكُوْهُ فَيَقُولُ إِنَّمَا لَهُ نِعْمَةُ الْجَنِيدِ وَمَا إِنَّمَا لَهُ لَفْوَى عَرَقٍ
وَخَنْكَ زَنْدَ بَنْدَادِ دَادِ خَداونَدَ شَهَادَهَا - پس نیکو خداوند است و نیکو مدگار است - هر چند خداوندان غالب است
وَاللهُ يُحِبُّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ اگر تو فتوحی حلال رسدر و مکن - بقدر
و خدا سے روزی دہ ہر کراں بخواہ بے حساب -

احتیاج خود قناعت کرد و تتمہ محتاجین و مستحقین را بدھ - چنیز کیہ حلال بی سوال سد

و اوه خداست سه یار ب تپنمان کن کہ پرشیان نشوم محتاج برادران خوشیان نشوم

بے منست مخلوق مراروزی وہ میہتا از در تو بردارشیان فرم مه یار ب دخلق یکیہ گانکنی

محتاج کدا او پا دشایم یکنی موسی سیہم سید کردی نکرم مه با موئے سیدرو سیاہم
نکنی

و آنچہ خورتی از کسب خود بخور - هر کہ از کسب دیگر لقمه خورد - او در ثواب عباد

شرکی شود و کیک نان جوی نصیب تو شو دنیمی بخور - دنیمی دیگر افقر ابده - خدا تیعا

من ایسند کہ تو سیر باشی و فقیر گرسنه نیم نان نگر خورد مرد خدا به بدل رو شیان کن

نیمی دگر پنه نیم نان بستمان و صد جان دہ ڈھانچہ در وہیت نیا یاد آن دہ

وَمَنْدَ بَخَلُ فَلَمَّا يَخْلُ عَنْ نَفْسِهِ هُوَ الْعَزِيزُ لَعَمَرْ كَسْبِهِ حَالَ بَتَّ
و هر کہ بخیل میکند جزا نیست کہ بخیل می کنند از خوش

و از حرام و شباهات دور باش - هر طاعنیکه از قوتِ حلال کرده شود مقبول - و از قوتِ حرام

مردود - اگر کیم اتفاق از حرام یا مشبه بحرام خوری - تاچهل روز نظرِ رحمت بتوانیم سد

و حلا و تِ عبادت نمی یابی - **فَكُلُوا مِمَّا دَرَقَتْ كَوَافِرُ اللَّهِ حَلَالًا لَا طَيْبَةَ أَهْلَشَكُرُ حَلَالًا**
پس بخوردید از آنچه خدا روزی داد شمارا حلال پاکیزه - و شکر کنید
نَعِمَتَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ إِيمَانُكُمْ لَا يَأْتِيهَا تَعْبُدُونَ و پس غیر این علیهم السلام و دیگر ارکانِ دین کسبِ حلال
بر نعمت خدا اگر او را می پرسید -

اختیار کرده بودند - اکثر اهل دیارِ ماسکب و حرفت - اکسر خود میدانند - و نوکری

فخر - حالانکه معامله بالعكس است - همانند بد و روزگر شود حاصلِ مرد

و زکو زه بشکسته دم آبی سرد + ما مویر کسے دگرچه اباید بود به تا خست

چون خودی چهرا باید بود - و علاوه بر آن در بسیاری از نوکری خلافِ شرع است

و اقع میشوند و حرام - و اگر پیشیه ملازمت اختیار کنی - خیال دار که در آن خلاف است

احکام آنکه حکمی نباشد که بر آن تر اعمل کردن افتاد - **وَمَنْ لَمْ يَحِدْ كُفَّارٍ مَا أَنْذَلَ اللَّهُ**
و هر که حکم نکند با آنچه خدا فرو فرستاده است

فَأُولَئِكَ هُمُ الْكُفَّارُ وَنَذِيرٌ لِّوَعِيدٍ است سخت - و عقل موجب او بار دنیا است
پس ایشانند ناصقدان -

ویک سبب و بال آخرت - اول ملازم را خلاف حکم بالادست خود عمل کردن دوم

بیار را خلاف رائے طبیب حستن - سوم مرید را خلاف حکم مرشد را پیغامون

دست زن برداشی صاحب دلے پا بوكه آسان گردت هر شکلے پا لیکن تجربت

بالادست ظالم ملازمت مکن - آللّٰهُمَّ لَا سُلْطَنَ لِعَلَيْنَا بِعَارٍ شَقِيقَةً وَ از علاج
خدا یا جبار شقی را بر مسلط نفسم -

طبیب نادان بپنیر نیم طبیب خطر جان مشهور است - و بر دست پر غافل

شرع شریف بعیت مکن - و نیم مرشد خطره ایمان است - ای ببابیس آدم و هست

پس بحدست نباید داد دست - و مرشد کامل و حاکم عادل و حکیم حاذق بدست آر

ورنه بالعكس نتیجه ظاهر شود - هست منته که خدمت سلطان ہمین کنم

منته شناس ازو که بخدمت بدشت و بر بلا ای صابر باش - اگر بر بلا صبر کنی

بل از تو دفع گردد - و کفاره گناه تو شود - هست صبر تلخ آمد ولیکن عاقبت

سیوه شیرین و ازو پر منفعت - آللّٰهُمَّ مَنْفَعَ الْفَرَجَ لَهُ أَيَّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
سبکتیه فرحت است - اے سدانان

اَسْتَعِينُ بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ اِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٦﴾ وَخَدَوْنَدِ عَلِمْ

موجویید در تحسیل نوای آب آخرت بصیره نماز. هر آئینه خدا با صابران است
بخشیده هیچ مرضی را خلق نفرموده که دواشی پیش از مرض نیافریده باشد لیکن بی حکم اود و آئینه

نه از قضا سرگنجین صفت افزوده روندن با دامنشکی می نموده چون قضا آیه طیب ابله شود

آن دوادی نفس او گره شود و هر فرد بشتر که بشدت مرض و تخلیف دیگر تبلباشد چون
برگ درختان گناهش میرزید پس لازم است که در شدای مرض و تخلیف گوناگون صبر و تحمل فشار کند

وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يُشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبَّيْ عَنِّيْتُ كَرِيمَةً
و هر کس که کنده چرازین نیست که شکرگزاری میکند بر اتفع خوش یا هر کس ناسی کرد پس پروره گزاری نیاز دارد که منته است
و بنعمتیها شکر کرن. دشکراند رش مزید نعمت. وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يُشْكُرُ لِنَفْسِهِ

و هر کس که شکر کند پس چرازین نیست که شکر میکند برای نفس خود

و چیزیه در اسباب دنیا موانعه و مقابله خواه از آنکس لیکن که از توکتر باشد نه از شخص

بر ترتیب آتش رشک حسد نوزی و کفران نعمت نکنی. وَلَا مُتَدَنَّ عَيْنَتُكَ إِلَى
و کشائے دوچشم خود را بسوی

مَا مَتَعَنَّا يَهُ أَرْ وَاجَأَ مِنْهُمْ زَهَرَةَ الْحَيَاةِ الْدُّنْيَا لِنَفْتَهُمْ فِيَهُ لَهُ

آنچه بهره مند ساخته ایم با آن جماعتیه از ایشان رفقی را این زندگانی دنیا تا تبلکنیم ایشان را در آن

و جناب سعدی شیرازی رحمتہ اللہ علیہ فشرموده که روکز بر بے کفشه خود گریسم خشونتی

ویدم که پائے نداشت شکر ایز و تعالیٰ بجا آورد م که مر از پا محروم و معذور نداشت

وَأَشْكُ وَإِلَيْ وَلَا تَكُنْ وَنِهَ وَأَشْكُ وَنَعِمَتْ أَشْوَانْ كَنْمُ إِيَاهَ وَتَعْدُونَ
وَسِپاسْ گویند مراد نا سپاسی من گشته - شکر کنید بر نعمت خدا اگر اور اے پرسید
اگر شکر نعمت کنی خدا تیعالی نعمت را بر تو زیاده گرداند - اگر کفران نعمت کنی در غذاب

اہی گرفقارشوی - لَئِنْ شَكَوْتُمْ لَكُنْ يَدْنُكُو وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ أَنَّ عَذَابِي أَشَدُ يَدَهُ
اگر شکر کنید زیاده دهم شمارا و اگر نا سپاسی کنید - هر آینه عذاب من سخت است
العَزْزُ پیشہ قناعت اختیار کن - قناعت گنجیست غیر فانی - **وَ** از فقر و فاقه

شکایت مکن که در جه تو کم بیشود - و فقر میراث پیغیران علیهم السلام است و خاصه

خاندان نبوت - يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْتُمُ الْفَقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ عَوْنَادُهُ الْغَنِيُّ الْحَمِيمُ
اے مردمان نیاز مند ایند بسوئے خدا و خدا و دادست بے نیاز نستوده
نه بوقت تنگستی آشنا بیگانه میگردد - صراحی چون شود خالی جدا پیغام نمیگردد

قطعه پس زانو غشین و غم بیو ده محور پا که زغم خور دن تو رزق نگردد کم و بشی

چون از این کوشش بغاذه سودی نده به پس میازار دل خود رشم ای و راندیش

نه مکن ز خصه شکایت که در طریق ادب پا بر احته نزید آنکه ز حمته گشید

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالغَيْرِ فَإِنَّمَا الْفُقَرَاءُ فَإِنَّمَا مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا لَا
وَدَخَلَتْ نَكَرَةً وَشَامَتْ جَبَيدَ - پس زیرا که آینه متصویر شواری آسانیست - البته متصویر دشواری آسانیست
**سَيَقْعُدُ اللَّهُ بَعْدَ عُشِّيرٍ يُسْرًا لَا وَكُمْ خُورُونَ وَكُمْ خُفْتُنَ وَكُمْ كُفْتُنَ عَادَتْ كَنَّه
پریخواه آور دخابعد از تکندستی آسانیش را -**
گوش بند و چشم بند و لب به بند پاگر نه بینی سر حق بر من نجند - وزبان در انگاهها بر از بسیار

اگرچه همه راست باشد بجز خضرورت سخن گنو - تا آنکه کسی نه پرسید پیچ گنو - آنچه کو

نمخترو با معنی گنو - نقصانات گویایی از مطالعه کیمیائی سعادت جلت الاسلام بد

سخن بسیار گفتن دل را بیاراند - **إِنَّ كَذَّةَ الْكَلَامِ فِي الْقَلْبِ الْعَرْزِ**
گفتگو بسیار دل - اسخت میکند - **مَمَّا**
خرج باندازه دخل کن ه براحال آنکس باید گریست ه که آمد بود نوزده خرج بیت ه و هر ه

مکن بہلاکت یکشد - **إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ وَلَا يَتَّهِّدُ مِنْ تَبَدِّلِ يُرَّانَهَا**
هر آینه خدادوست نی دارد از حدگرندگان را و اسراف مکن اسراف کردند
إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَنِ هَ فَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كُفُورًا
هر آینه اسراف کندگان هستند برادران شیاطین - و هشت شیطان به نسبت پروردگار خود ناپا
الْعَرْزِ این عالم - عالم اسباب است برآئے بہبودی دارین سعی کن بے

وست و پاشده کامل مباش - و نه برسی خود غرّه کن - بر توکل زانوی شتر بند

وَعَلَى اللَّهِ فَلِيُوْكَلِ الْمُؤْمِنُونَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُ الْمُتَقَبِّلِينَ لَهُ
وَشَرِخَا بَايِدَ كَمْ كَسْنَدَ سَلَانَ - هَرَآسِنَهُ خَدَادَسَتَ بِيدَارَدَ تَوَكَلَ كَسْنَدَ گَانَ
وَتَوَكَلَ عَلَى الْعَزِيزِ بِالْجَيْمَهُ وَتَوَكَلَ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِنْدَاهُ

وَتَوَكَلَ كَنَ بِرَخَادَنَدَ غَابَ مَهْرَهَ بَانَ - دَتَوكَلَ كَنَ بِرَخَادَا - دَخَدا وَكِيلَ

حَشِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَلَ الْمُتَوَكِّلُونَ لَهُ وَمَنْ يَتَوَكَلَ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسِيَهُ
بَسَ اسْتَرَادَاسَتَ بِرَدَسَتَ تَوَكَلَ سِكَنَدَ تَوَكَلَ كَنَدَهَ گَانَ - هَرَهَ كَتَوكَلَ كَنَدَهَ بَرَدَسَتَ
هَرَهَ حَاجَتَيَ كَمَدَارَهِي اوَلَاهَزَ خَدَاتِي عَسَالِي بَخَواهُ - فَالْحَلُولُ أَنَّ اللَّهَ مَوْلَنَكُوُهُ
پِسَ بِدَانِدَ كَهَدَادَ دَگَارَشَما اسْتَ

نِعَمَ الْمُوَلَّهُ وَنِعَمَ الْمَصْنِيُّهُ لَهُ وَبَعْدَ اَنَّ اَزْسِبَ طَلَبَ كَنَ - اَگَرَدَ بِچَنَ

نِيكَ دَگَارَاستَ دَوَے نِيكَ يَارَهِي دَهَنَدَهَ اسْتَ

خُودَعَتَزَتَ يَابِي وَسَرَبرَا آورَدَه شَوي شَكِيرَ سِبَبَ الْاسْبَابَ بِجَابِيَا وَ

وَإِذَا حَكَمْتُ بِيَنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ كُلَّهُ
وَيَفْرَمَا يَدَكَمَ بِرَاسِتِي كَيِيدَچَونَ حَكَمَ شَوي دِيانَ مرَدَ مَانَ - هَرَآسِنَهُ خَدَانِكَوِيزِيتَ كَهَانَ پَنِيسَهَ شَهَما
اَنْكَسَارَهِي وَحَاجَتَ بِرَهِي مرَدَمَ رَاشَعا زَخُودَگَرَ دَانَ سَهَ اَعْتَيَارَكَنِيتَ قَدَسَ طَارِقَالَ

این کبوتر هرز ماں شتاقِ باِم دِگِرِهِتَ سَهَ بِهِمِيشَهِ بِرِلَبِ فَوارَدَ اِین سِخَن جَارِتَ

کَهَأَوِچَ مَرَدَمِ دِنيَا کَهَ دَونَ نَگُون سَارِسِيتَ - هَرَعَروْجَهَ رَانِزَ دِليَتَ - دَائِ

درَسَے - قدَمَے - سَخَنَهَ دَريَغَ مَارَزَعَ خَدَشَانِخَ پَرَمِيو وَسَرَبرَزَ مَينَ

خَيْرُ النَّاسِ مَنْ يَسْعَى إِلَيْهَا - إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ هـ
 بِهِمْ نَيْر مَرْدَمْ كَسْتْ كَهْ فَقْعَ رَسَانْدَرْدَمْ رـا - هـ آمِنَهْ خَدَادَوْسَتْ سِيدَارْدَنْ كَارَانْ رـا
 إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيقُ عَبْرَ الْمُحْسِنِينَ هـ بَادَهْ نُوشِيدَنْ وَهـ شِيَارْشِتَنْ سِهَلْ آـ
 هـ آمِنَهْ خَدَادَ ضَلَالْ نَيْر مَرْدَنْ كَارَانْ رـا -
 گـر بـدـولـتـ بـرسـیـ مـسـتـ نـگـرـدـیـ مـرـدـیـ هـ فـرـوتـنـیـ اـسـتـ دـلـیـلـ رـسـیدـ گـانـ کـالـ

کـهـ چـونـ سـوـاـرـبـنـزـرـلـ رـسـدـپـیـادـهـ شـوـهـ هـ خـدـآـمـ خـوـدـرـاـ بـدـمـکـوـئـ وـ خـدـمـتـ نـاـقـابـلـ بـرـدـشتـ
 مـفـرـمـائـیـ عـ یـاـرـبـ مـبـادـکـسـ رـاـمـخـدـوـمـ بـےـ عـنـایـتـ کـهـ خـواـجـگـیـ سـلـمـ بـاـدـسـتـ

تعـالـیـ شـانـدـلـ حـکـمـوـلـاـكـمـیـهـ مـاـہـمـهـ بـنـدـگـانـ اوـیـمـ - هـ کـهـ رـحـمـ نـکـنـدـ رـحـمـ رـاـشـاـیدـ
 نـیـتـ حـکـمـ گـرـخـدـاـ رـاـ

رـحـمـ بـبـدـانـ سـتـمـ اـسـتـ بـنـیـکـانـ هـ مـنـ توـہـرـ وـ خـواـجـةـ مـاـشـانـیـمـ بـنـدـهـ بـارـگـاـ وـ سـلـطـانـیـمـ
 بـنـدـهـ سـلـطـانـ عـیـلـلـهـ

احـسـانـاـ اـزـ خـدـتـسـکـارـےـ تـقـصـیرـےـ سـرـزـندـعـفـوـنـرـ مـائـیـ - عـ

خـواـجـهـ آـنـتـ کـهـ باـشـدـغـمـ خـدـمـتـ گـارـشـ هـ چـوبـ آـبـ فـرـوـمـیـ نـبـرـدـ حـکـمـتـ پـیـتـ

شـرـمـشـ آـیـزـ فـرـوـبـرـوـنـ پـرـوـرـهـ خـوـیـشـ عـ دـعـفـوـلـذـتـیـتـ کـهـ درـاـنـقـامـ نـیـتـ

نوـاخـتـهـ رـاـبـنـیـدـ اـنـدـاخـتـ - تـاـغـفـورـ تـبـوـعـغـفـوـ کـنـدـ وـ اـنـ اللـهـ لـعـفـوـعـفـوـعـفـوـعـوـ هـ
 وـ هـ آـمـنـهـ خـدـاـعـنـوـکـنـدـهـ آـمـرـزـ گـارـاستـ

و دلست جاوید یافت هر که کنونام است کر عقبش ذکر خیر زندگانند نام را

عَزَّمَنِ اِنْكَسَرَ وَذَلَّ مَنِ اِسْتَحْسَنَ بَعْدُ لَا خُودَ رَوْقَعَ بَاهِيَّهُ
عزت پافت آنکه عجز ورزید و دلست یافت آنکه غصه دارد.

و بچشم کنم بنا یار دید تا بر تبه تو ان سیده یکی قطره با ران زابرے چکید

خجل شد چو پنهان کرد یا بدید که جایکه ریاست من کنیتیم بلکه کراوهست حقاکه من فیتم

چ خود را بچشم خارت بدید بل صدف در کنارش بجان پرورید بلکه پهلوش بجای رسانید که

که شدم ناسور لو او کے شاموا را بلندی بدان یافت کو پست شد بل ذریتی کوفت تا هست شد

تِلْكَ الَّذِارُ الْأَخْرَى تَجْعَلُهَا الَّذِينَ لَا يَرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَنَادِيًّا
این سر اکے باز پسین مقر نی کنیتیم آزاره اسے آنان کنی طلبندگی در زین دندناده
و در اطہار خوبی و کمال خود مجوش - بلکه در اخفاق اسے آن بکوش - کمال و خوبی همچو جو اهر

کانے با وجود اخفاق خود پوشیده نخیواند بود عاقبت از حضیض پستی با وج عزت

و قدر جلوه خواهد نموده لعل کو بود مختفی در کان بل شد سرانجام زیب تاج شہان

حاصل کلام اگر زبر ثروت و حکومت بر سی از پرداخت و توضیع

حالِ عجزه وضعیاً غافل نباشی و ناممکن بصلاح و رفاه ماتحتان جدوجہ بکار بری

مَادُمْتَ تَحْفِظُهَا يَنْ يُدْعَلَوْهَا هَذِهِ الْعَكْسَ فَانْظُرْأَيْ ذَلِكَ أَحْوَاطَهُ

چند آنکه پست غالی نفس را مرتبه اش زیاده سگردیده دگرنم بر عکس شود؛ بین که کدام حالت بهتر است آور و ها نم که حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ در عبید خلافت خود با آنکه من هیان

دیگر بگاشته خود را نیز برآن داشت که شبهاً در ظلمت تنها نفسِ نفسیں گردیدنیه طبیبه

گشتے. واژه هر کوچه و بزرگ و محله و شیمن برگزشتے. تاباستعلام و استخبار سنگر
دانستن خبر گرفتن

معمول رامتروک فرماید و معروف متروک رامعمول نماید و مظلوم را از ظالم رها نم
خلاق شیعه حکم شرع

دو اوستکمش از جهاکارستاند. شیعه گزرش بخرا به افتاد. وید که بیوه زنی بیچاره

با جگرے پرخون و دله صد پاره خسته زیر درختی نشسته است و بصورت

در دل و آوازِ غم آمو دلپریا د و ناله انجویع هستیما نجس رسال خود دلخوی می نمود

و بجهة استکین آنها ملطاییت احیل مصروف بود که اسے جانان مادر بینیید که بمه

بالائے اچاق است. مادر را بے ارامی شما شاق است. انک راحت بیاید

و تابع نجوابید حضرت عمر که این شنید سپر وقت او رسید و حال پرسید آن در نهاد

فاقه زده در شورش حال وضاحت طبع که اغلب درین صورت پیدا می شود بحسب
شورش

بخلیفه نفرین ساعت و سی و ششم آغاز نهاد و گفت و آبراؤ و برخلافتش کرد
و شنام ایضاً

از غرباندارد و خبره از درمانگان نکیر دانیک که بر ما صورت فاقه رونمود

جز صد اے الجوع تاب و طاقتی ندا ریم من برائے نایش و بغرض تسلی طفل

خرود سال خود کتش زیر دیگی خالی میز نم تا الہینان خواطر آنها گردید و دوی

سکوت و رزیده بخواب بر وند و مضطرب الحال نشوند چون آنها را باز از

بیداری بعالم اضطراب می یابم برائے دلجهئی آنها همین لطایف الحیل کایمک

دنیا گذشتی و گذاشتی است انشا اللہ تعالیٰ بر و حساب دست من و دامن خلیفه

نمایم که فرد ابروئے حاکم حقیقی جلسا نجاتش بچه عنوان میگردد ولی حضرت عمر

از سخنمش سخت تر تنا شرگشته باان ترن فشره موکد که درین خصوص خلیفه را تصویب کی

تو از بیچارگی و مصائب خود خبرش نکردی. زن گفت که چرا خلیفه با رگران خلافت را

بر عهد خود گرفته است. جنگیری ضعف اتعلق بذات اوست. تو ت آن کو که دین

عالیم پر پیشانی و ساخت جانی تا بدای الاماره خلیفه مع اطفال رسیده با نهاده حال خود

در آیم حضرت غر باستماع سخنمش آب ردیده گردانید. و فوراً راه خود پیش گرفت. و در سیده

آرد جونمک و انگشت و تابه و دیگر اسباب ضروری اهل و شرب محصول کرد. علامی خوا

که پیش بیوه بردو بسیار دامیر المؤمنین فرمود که ای کس با مراد قیامت توئیتوانی برداشت

بگذار با خود من خود میرم. خود آن سبد بر سر خود گرفته پیش بیوه روان شد و با سترضای

خاطرش بدهت خود نان تیار کرده بزن و بچگانش حوالت نمود. زن بعد فراغ دیسری مدعا

برداشت گفت که جامه خلافت جسمت میزید. خداد رجز امی این لطف و محبت

تر اخیفه بازد. و قایم مقام فاروق شوی حضرت عمر فرمود که خلیفه را از علم غیب آگهی

نمیست. و نه خلیفه وقت را دار الاماره است پیش خلیفه برو و با نهاده حال خوش بپرداز

تا به تهییه سامان معاش توهیت برگارو. و وجہ کافاف مقرر دارد. زن حسب فرموده حضرت پیر

عازم شهربندی نگشته چون خلیفه وقت را دید بثناخت و تبریزید و هر اسان شد که

در دل خود اندازید که وائے عقلم و حیف بر بے صبوریم که من از فقر و فاقه دیر و زعنای

از دست دادم. و آزادش گردنگی سوخته نسبت امیر المؤمنین زبان راندم. ندانم که امر

خلیفه با من چطور پیش می آید. خلیفه با دراک پر شیانی زن مذکوره تسبیح کرد بالجمله در اینم خواهد

از بیت المال بغرض پروش مقرر فرمود تا آنکه پس از وسیع نباشد بنام اطفالش حابی باقی

لقد کان فقصصهم عبده لآولی البابه و زیاده نان راحمت دار که فرد آیات
هر آمینه هست در قصه ایشان پندے خداوندان خود را.

کابین خوارن بیشتر همین است و چون خواهی که تزفیح کنی. این امر مطلع نظر باشد که
نمیزد

بعذر امکان زن از تو در مال. وجمال. و کمال. و سال. کمتر باشد. و بقرار داده بر

حسب استطاعت خود و تبرک رسوم مردمه و بوجب شرع شریعت منا کخت نمای

و حقوق زوجه را که هفت آنده ایکه او از فعل مذموم زوج را محترز دارد و گویانه

اتش و وزخ باشد. دوّم خازنه و گهیان نقد و جنس شوهر خود است سوم طباخه است

از هرگونه طبخ و بانواع بخت و پرسیر و متکله ذمیدار و چهارم دایا اولاد و اطفال است پنجم

خیاطه است که دخت ملبوسات تو اطفال تو میازد ششم خادمه است که بر وقت کار

بکارش مینمود - و در همه اسباب آسایش حسما فی و راحتی و حافی مستعد و آناده میباشد

هفتم مونس و هواخواه است که در رنج و راحتی زوج خودش دایما شرکی میباشد

خناخت کنی - و زن پشیمان شوی فیزیکی بر و قسم است منانه - و آنامه مختص تعریف منانه نیکه

غزوی مال خود کند - و مال زوج را پیچ و لاشی داند مختص توصیف آنامه اینکه هرگاه شوهر خود را بیند

او آز خود ضعیف کند - و بیمار نماید - و حیله باشد انواع و اقسام در میان آرد و غیره

و بد کارترین زن همان کاز خاوند خود بدل رضا مند نباشد - از دید اچنین زن هرستا

تاریکی موت نه بطری در آید - زن بدر سرائے مردن کو پا بهم درین عالم است وزخ او

الْجَاهْلُ هُوَ الْمُؤْنَ عَلَى النِّسَاءِ إِذَا قَضَى اللَّهُ بَعْضَهُ حُكْمَهُ بَعْضٌ لَهُ
مردان تدبیر کارکنده مسلط شده اند بر زنان بسبب آنکه نفل نهاده است خدا بعن آدمیان را بر بعض

حاصل از نکاح علاوه از معصیت با زماندن آبادی خانه و قوام محدث و سرانجام روزگار

و میانفقط نقد و جنس و حاصل نمودن اولاد که بقای نسل و ذکر جمیل از آن متصور است

ه صلاح هر دو جهان سست صحبت نیک پا زیبی سعادت هر دی که زن چنین دارد

رباعی آب خنک از شربت انگوری به پا زن رشت و فادار ز صدحوری به

این نکت شینیدم ز حکیمان بسیار پا صحبت که بعزمت نبود دوری به

و امن اهله بـ الصـلـوة وـ اصـطـدـرـ عـلـیـهـاـ اـمـمـاـ اـمـمـاـ الـکـوـافـرـ وـ کـلـمـکـوـ فـتـنـةـ
وـ هـکـمـ کـنـ اـبـلـ خـدـرـاـ بـ نـازـ وـ صـبـهـ کـنـ بـ آـنـ . جـزـاـیـ نـیـتـ کـاـمـوـالـ شـادـاـوـ لـاـشـماـ اـتـجـاـنـ اـتـ
وـ مـاـعـلـکـنـاـ لـاـ لـکـنـ لـلـلـیـنـ **الـعـزـرـ** تـهـرـمـ رـاـکـبـنـیـ وـ رـسـلـاـمـ تـقـدـیـمـ کـنـ وـ سـلـامـ رـاجـابـ

ذیت بر یارگیر پیغام رسایندن ظاهر صحیح
سلام کرد نیت است و جواب گفت و اجب عالم الناس سلام علیکم که میگویند علیکم السلام علیکم

و السلام علیکم من اتبع الهدی و هرگاه از برادر دینی ملاقات کنی بعد سلام
و سلام کسی را باشد که پیروی راه هدایت کند.

مصطفی نما که بسبب مصفیه هر و بخشیده میشوند و حق صلحه رحم نگا پدار که معدنی

قات ذا القریب حق که هر کراخویش و اقارب راضی نباشد خدا جلشان
و بده بخدا و نقرابت حق دے را -

از خوشنود نشود **العَزِيزُ رَبُّ الْعِزَّةِ** کاریکه کنی دانسته کون از نادان جهال و رباش سپاهین باشان گزند مبار

ه همچین قاع از تو باید پنهان تر تعقل و دین فیضاید ه نیکنامی خواهی آول بابان صحبت مدار

خود پسندی جان بن بان دان بود ه عه ه کرانیت ادب ایق صحبت نبود. صحبت تاثیره داد

أَنَّصَحَّهُ مَوْلَانَ وَأَنَّكَانَ سَائِلَهُ ه پرسنوح بابان نیشت پ خاندان نبوتش گمشده
صحبت اثر کندا گرچه کیم ساعت باشد.

صحبت صالح ترا صالح کند پ صحبت طارح ترا طارح کند قطعه صحبت نا دان بسیم کو ره آهنگران

ورنه دهنا خوش شعله رسید گیمان پ صحبت دان ترا طبله عطر دان پورنه د پ عطر خوش

لیک سد بوی آن پ گرا تفاوت اشینی - جز سخن په و نصیحت پ حمزه گلگو شاید ہیت تو موگرد

۲۷
سید محمد
دعا و اذکار

أَذْعُمُ أَوْسَيْلِيَّ رَبِّكَ لِكُلِّ حَمْلٍ وَأَمْوَالٍ عَظِيمَةٍ الْحَسَنَةُ وَجَاءَ لَهُمْ بِالْأَيْمَنِ ه
دعوت کن یعنی مردم از اسبوی راه پر در گار خوش بانش و پند نیک مناظره کن باشان بطریقی کوش نیکست
إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَحَمَّ لَمِنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَنْتَ كُلُّ بِالْمُهْتَدِينَ ه
هر آئینه پر و گار قود امانت است بکسے کگراه شد از راه او و او را امانت است برآه یا بان

۲۸
سید محمد
دعا و اذکار

و هر کاریکه کنی در مشورت نماکه حق تعالی فرموده - وَشَاوِنْ رَهْمُ فِي الْأَمْرِ ه
مشورت کن باشان درین روزگار

۲۹
سید محمد
دعا و اذکار

و بکارها استخاره کن از احادیث صحیحه ثابت است مکتاب مَنْ لِاسْتِخَارَةَ
یعنی خراب نشد هر که استخاره کرد

لَهُ مِنْ سَعَادَةٍ إِبْنِ آدَمَ أَسْخَارَ تُرَاكَهُ وَمِنْ شِقْوَتِهِ تَنْهَى أَسْخَارَ تَرَاهَهُ نَظَرَهُ
از سعادت اولاد آدم استخاره کردان است از آشناگی واژ بخنی ابن آدم ترک استخاره است از خدا این باشد
در بارگاه حضرت سلطان سخن مگو پا در کوی اختیار بسته باشند پا از دل سپرسن چگویده‌ان گویش تامشورت به

نخنی دل می‌باشد همچنان که زبان از جایی است په شیر باش در کفت دل هم عنان هم پیغمبر رحیم خلق شد

کس ابسوی از درونی نشان مده پا صد هزارین داشتی که حرف میرو داشت خاموش باش هان سرخود

را نگان مده پا الهم تحری و لختری و کاتکنی الی اخترادی هه شبلی سوال کرد ز درگاه کشمی
خداوندان از طرف خود اختیار عنایت کن و گذاره با اختیار من
منصور را برچراغ اوی ای حکیم پا منصور بود واقع اسرار است و سوت پا هر کس که راز فاش کند

این سرای اوست و بر سخن نزرگان ارباب حقوق گوش دار و از مصلحت سخن نزرگان

دور بیاش ع سخن شنیدن بخ دلت **الْعَزْرَ الْمُؤْمِنَ لَيَأْلِدُنَّ مِنْ حِجَرٍ مَرَّى**
اعنی از علامات ایمان آنست که اگر خلافی و خطای سر زدن مرتبه دیگر در آن خطای گزاف نشود و از خود

ذکر کن و عید سخت سر ایش غلو و نارهست خشم مثل حرام مده **الْعَزْرَ عَيْتَ يَكَانَ**
حضرت علیه الصلوۃ والسلام فرموده که جریان علیه السلام ربارد حقوق مهایم بن کید من و بگان من سید که

مہما یہ اور ورنہ قرار میدیند **الغزر ریجیس خود گیر کر** مہا دادا عیب گرفتار شوی بلکہ تو

شکر کن کہ بدان فعل مبتلا نہ گشتی - لَئِنَّهُ هُوَ الْسَّمِيعُ الْعَلِيمُ طعنہ مکن کہ بال است

عَلَيْهِمَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَيْهِنَّ قَوْمٌ مِّنْ قَبْعَدَ عَسَى أَنْ يَكُونُوا حِلًّا لِّهُمْ وَلَا إِنَّهُمْ
أَنْ سَلَانَ مِنْ سَخْنِكَنْدَر گرد ہے باگر د ہے اخراج است کہ آن گردہ بہتر باشد از ایشان نفس الاردن زن
مِنْ سِلَانِهِمْ أَنْ يَكُنْ تَحْدُّهُمْ هُنَّ جَوَّلَاتِنْ وَأَنْفُسَهُمْ وَلَا تَأْبَرُ وَلَا لَقَابُ
متخیز کنند باز نان گیر اتمال ہت کہ زنان بہتر باشد از ایشان - و عیب مکنید در میان خوش دیکد گیر انجطاب ہائے ناخوش خوش
الغزر در دل کینہ مدار کے عمل حسنہ را باطل گرداند مبارک است آن سینہ کہ از کینہ پاک ہست

کفر ہت و طریقت مکینہ داشتن ہم آمین ماست سینہ چو کینہ داشتن و باہیکس حسد مبارکہ حرام است

غمنا ک نباید بود از طعن حسو ک اول پشاپید کہ چو باہینی خسرو درین ماشد ششوی ہاں ہاں ک حسد کن از میا

ورنہ الہی سی شوام در جہاں پھو چوبیم بود ابردار آن ستون پاک فراقِ صطفی گریست خون پا تو انساں

چوبی تو بہرست پاکینہ ہا در سینہ تو فصرست پاکینہ بعض حسد ایمان است پاک شاکشہ حسرت بن

ای منافق این داعی لفاقت پیغام برخوار ز بہار لفاقت و عیب س ا در مجلس ملوك خدا تیغاستا العیوب است

ہرچی گوئی در تنہائی حسبتہ للہ بگو و برادر دینی خود را در مجلس سمجھارت از جا شیش برداشتہ

خوب بجا او نشینی آنچه بخود نه پسندی بدگیران پسند هست بمنی و ماعضاید یکراندیش که در فرضیش زیج به

العترز و عده را خلاف مکن که و عده خلافی یکی از علامت منافقی است - یا ایها الَّذِينَ امْنُوا وَ قُلُبُهُمْ

طَعُونَ مِنْهُمْ فَالْيَقِينُ بِهِمْ يُمْكِنُ كَيْفَ يَنْظُرُونَ
وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِذَا أَعْاهَدْتُمْ كَمَانَ مَسْئُولُكُمْ لَا يَا ایها الَّذِينَ امْنُوا لِتَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ

و دو فاکینه بعبده - برآمینه عهد پرسیده خواه شد از و - اے مسلمان حسدا میگویید آنچه نمی کشند
که هم قضا تا حسنه الله آن تقولو اما لا کافعلون ه - ۵ چیز شکستیم آن عهد است
بسیار پسندیده شد زد یکی شد آنکه بگویند آنچه نمی کشند.

زان شکست آمد بکار ماشکست پا عهد پا بر بسته شکستیم ما پا باشکستن عهد بر بستیم ما

فِئَنْ تَكُنْ فَإِنَّمَا يَنْكُنْ عَلَى نَفْسِهِ جَوَمِنْ أَوْ فِي مَا تَعْقِدُ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسِيُّونَ شَهَادَةً أَجْرًا حَظِيمًا
پس هر که شکسته عهد اپیز خاینیست که مشکله نفس خود هر که دفالند بآنچه عهد کرده است برآن با خدا اپیز دیده داده اور آخدا مزدی بزرگ
و در امانت هرگز خیانت مکن - این اللَّهُ يَأْمُرُهُمْ كُمْ أَنْ تَوَدُّوا لِلْأَمْنَتِ لِيَ أَهْلِكُمَا

هرآمینه خدمی فرماید شمارا که ادا کنید امانت هابوسه اهل آن

اَنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ اُلْخَائِنِينَ هَا وَ اَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَعْدَ الْخَائِنِينَ ه
بدستیکه خدا دوست نمیدارد خیانت کنندگان - و بداند که خدا را دنی نماید حسید خیانت کشند کان را
و مردم را فریب بد که فریلی ایام نفاق است میکرو و میکن باش میکل باش علامت مومن

بهمین است رول نفاق مار این المذاقین فی الدَّرِكِ الْأَسْفَلِ مِنِ النَّارِ هَ اَنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنْفَقِنَ
هرآمینه مناقن د طبیعت زیر ترین امداز آتش - هرآمینه خدا هم زنده هست شناخت
و الْكَفِرِينَ فِي جَهَنَّمَ حَمِيعًا ه **العترز** دروزن پیمانه نهایت احتیاط نظردار و ارجاده عتمدال مجا
و کافران را همکی جادر و نزدیک - **العترز**

وَأُوفُوا الْكَعْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِهَا وَأُوفُوا الْكَعْلَ إِذَا كُلَّهُ

و تمام کشید پیمانه و ترازو را بالنصاف و تمام کشید پیمانه را چون پیمانه بود
وزیر نفایا لِقَسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمَ لَذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَابِعًا لِلَّهِ
و سببیت بـ ترازو کے راست۔ این بہتر است و نیکو تراست از جہت عاقبت۔

الغفران در معامله داد و مستدر ب شخص اول اقدام مکن اگر کسی پیش از تو قیمت حیز را زیاد باعث

قرار داده باشد تو بر آن فروده معامله اشیاء را برابر ہم مکن **و از طلم حذر کن و بر کسری ظلم کن**

برس از آن ظلمو مان که نہ گام دعا کرن پڑ اجابت از در حق بہرست قبیال می آید

وَاللهُ لَا يُحِبُ الظَّالِمِينَ لَا وَمَا الظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارِهِ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ه

خداد وست نیدار بستمگاران اـ و نیست بـ استمگارا یـ پـ یـ پـ یـ دـ یـ نـ دـ

وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ لَا مِنْ أَعْنَانَهُمَا فَهُوَ ظَالِمٌ ه

و خدا راه نـ نـ یـ گـ رـ وـ سـ تـ مـ گـ گـ اـ رـ هـ رـ کـ نـ طـ اـ عـ اـ نـ کـ نـ دـ خـ دـ

و در منازع تقدیم مکن **آلبادی اظلـمـ آـهـ** یعنی تقدیم کشند تهم کـ اـ تـ رـ هـ **و در میان**

برادران دینی خود آتش افروزی و مفسدہ پـ دـ اـ زـیـ وـ نـ اـ مـیـ غـماـزـیـ مـکـنـ وـ هـمـوـارـهـ بـ کـشـادـهـ پـ شـیـاـ

و بـ صالحـتـ پـ شـیـاـ آـیـ **وَاللهُ لَا يُحِبُ الْمُفْسِدِينَ ه** **إِنَّا لَا نُضْعِمُ أَجْوَامُ الصَّالِحِينَ ه**

و خـ دـ اـ تـ عـاـدـ وـ سـ نـیدـارـ دـ مـفسـدـ اـنـ اـ

إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ه **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُ الْمُفْسِدِينَ ه**

هـ رـ آـیـهـ خـ دـ اـ تـ عـاـلـیـ رـ اـسـتـ نـیـ اـرـ دـ کـ اـ رـ مـفسـدـ اـنـ اـ

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ أَخْوَةٌ فَاصْلُحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرَجَّعُونَ
جزا من نیست که مسلمانان برادران یکدیگر را نمی پسند کنند میان دو برادر خوش و تبر سید از خدا تا بر شمار حسم کرده شود
الْعَزِيزُ إِلَيْهِ تَأْبِيزٌ از برادر دینی خود مخالفتی با تو واقع شود. باید که مصالحت و آتفاق کشی

و برجع کنی بحکم الله جلشانه و امر رسول کریم علیه السلام و استیلیم. یا ایها الذین امْنُوا
اے مومنان

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكَ الْأَمْرُ مُمْكُنٌ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَخْرَى تَأْوِيلًا
بوسے خدا پیامبر اگر اعتقاد میدارید بخدا دروز آخر این بهتر است و نیکوترا باعتبار عاقبت
و هرگاه کسیکه در غائب به برادر دینی خوش و عادی خیر میکند. فرشته میگوید که

بعض این دعای تو هم ثوابے میرسد **الْعَزِيزُ** اگر کسی توبه دارد گوید. تو اور ابد مگوئی

اگر ترقی در جات میخواهی. و هر زنجیکه از دست وزیر خلق تبور سد تو بخدا آتیعا حواله

وَاللَّهُ عَزِيزٌ وَأَنْتَقَاهُ وَإِنْ تَوَانَ مَعافَ نَمَائِي رَباعِي بادشمن دست فعل نیکی نیکو
و خدا غالب صاحب انتقام است

بد که کند آنکه نیکیش عادت و خواست ه با دوست چوبد کنی شید و دشمن ق

بادشمن اگر نیک کنی گرد و دوست ه درخت دوستی بنشان که کام دل بایار

نهال شمنی برکن که بیخ مشیار آرد - وَلَا كُنْتُ مِنَ الْمُحْسَنِ
وَلَا كُنْتُ مِنَ الْمُنْكَرِ فَإِذَا أَذْفَعْتِ مَا تَبِعَتِ
وَلَا إِذَا أَذْنَكَ وَلَمْ يَنْهَكَ عَدَّ قَاتِلَةَ كَانَتْ
وَلَيْلَةَ حِجْمَرَةَ لَا كَسَعَ لِمَنْ قَعَدَ بِغَيْرِهِ
كَهْ لَا ذَلِيقَ بَيْنَكَ وَمِنْهُ عَدَّ قَاتِلَةَ كَانَتْ
وَلَيْلَةَ حِجْمَرَةَ لَا كَسَعَ لِمَنْ قَعَدَ بِغَيْرِهِ
که آن نیکو تراست پیش پن کنی گردد آن کسی که باشد میان نمیان اورست که رساز است سید شخصی است که از غیر خود پندگیرد
العرز حضرت علیه الصلاوة والسلام فرمودند که در جماعت شما کدام کس پیلوان تراست

از صحابه یکی عرض نمود کیله شتش بشیش بزمیں نخوردہ باشد - فرمود آنچہ بگمان شمارید

چنان نمیست - بلکه جوان مرد ہمان است که در حالت غنیط و غضب (که عقل ایل شیو)

خود را از فحش و نہر ماین گوئی نگناهار - وَلَا كَأَظْلَمُنَّ الْعَنْصَرَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ
و فروخور ندگان خشم و عفو کنند گان تعصیر از مردمان
وَلَهُمْ يُحِبُّ الْحُسْنَى همچنان **العرز** پریان را تعظیم کن **ادب تاجیت از لطف اهی**
و خدا و دست میدار نیکو کاران را

بنہ برسرب روہ جا که خواہی پڑ کہ پریان حق دوست میدارد ۵ شهر کے در آن عزت پریان نشو

آن شهر عجب نمیست که ویران نشود و عبادت در جوانی کن که جوانان عابر

حق تعالیٰ دوست میدار و جوانا ره طاعت امر و زکیر پڑ که فرد اجواني نیا یاد نپیر

من آن روز را قدرت بنا ختم پا بدنهم اکنون که در باختم **العرز** ہرچہ در او خدیعتا

سیده‌ی بزبان می‌باشد که ثوابِ توصیل می‌شود یا آیه‌ای که این امّنوا الکُتَّابُ لَوْ

اے مومنان تباہ مکنی پیش
صَدِقُوكُنْجِ الْمَنَّ وَ الْأَذْيَ حَالَذُرُّ يُنْفِقُ مَا لَهُ رِبَّ الْأَنْسَ وَ الْأَيُّمُونُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ حَرَّ

خیرات خود را می‌بند و آزرده کرد و آن پنج کسیکه خیچ می‌کند مال خود را بپردازند و نهادن مردمان ایمان از این درجه باشند و سرمهش
و سائل را توبخ مکن - وَ امَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهِرْهُ لَهُ مَعْرُوفٌ وَ فِي حِينِ صَدَقَهٖ يُبَعَّدُ اذْي

سرمهش و اما سائل اپس بانگزین - کلام شیرین از صدقه بهتر است که اپس و اذیت شاهد

و هرچه خوری به نیت طاعت بخورد و هرچه پوشی برای تسریعورت بپوش

سفید رنگ از همه بهتر سرخ و عصفر برای زدن است **الْعَزَّزُ شَرِيكُنْ يَا زَرَ**
رنگ زعفران

حق تعالی دوست میدارد - همواره شیرین زبان باش - ترش روئی می‌پسند

ع نعمت برگزیده شیرین است - شیرینی را دوست وارکه نشانی ایمان است آ

و پیاز خام و ماثل آن محور که از بدبوشی ملاکه میگردد و به خوشبوی

خود را مطیب کن که ملاکه طب را دوست میدارند و بوقت خفتن سرمهش
خوشبوی

که بصارت چشم را زیاده گرداند و وقت خفتن آن دهان را پوش آگرچه

از یک کاه باشد و قبل و بعد از طعام نمک اند که بخورد که فواید کثیره است

و بغير اشتهاۓ صاف طعام مخور که ضرر دارد و با بعاء اشتها دست از طعاماً

بازدارکه از امراض ظاهری باطنی خانلخت کند ه اندرون از طعام خالی از پودار و نوی معرفتی

و طعام را تهبا مخور که شیطان شرکیب تو با شروع خاک بر آن خورده که تنها خوری

و طعام را انتظار مده که بزده کارشوي و طعام را بسیار گرم مخواز قبده گشت

بخور که برکت دارو. وا زکناره بخور. وا ز میانه مخور که برکت زایل می شود

و آب را باندازه سنه نفس خور که آب حکم طعام دارو. زیادتی آب ضرر دارد

و اکثر علت ها از آب پیدا گردو. و معده را از نان و آب تا حلق پُر کن و

همیشه طعام لذید مخور که مبادا بد که فتحت هاۓ بہشت گردد و همیشه گوشخته

که دل سخت می شود و جامه نازک پوش هر که جامه بارکیک ب پوشد دین او

ست گردد **العمر** زیر اول روز بخواب مرد و آخر روز بخواب مرد

که زیان دارد و اول شب پیش از نماز خفتن بخواب مرد و قیلو لیکن عش

کسنت است - بشر طیکه تہجد گذاری و رو بقبده متف و پا بجانب قبله و
مکن که بے ادبی است و شب بر ہنسه خواب مکن که ملائکہ از تو نفرت گیرند
و لباس مردان زنان و لباس زنان مردان پوشیدن حرام است و
هر کار بحمدہ از دست راست کن و هر کار مکرده بدست چپ کن و پوشیدن
کفش ابتدا بپائے راست کن و در کندن بپائے چپ و چون سکه
کیک جانشته باشدند باید که دو کس ہم گیر مسروشی کنند و استاده است گنجان
و هرگاه از خانہ بیرون آئی اول پائے راست بگذار و داخل شدن با چپ
و در سوراخ بول و در آب سکن بول و براز مکن **العذر** علی الدوام از رسول
خلاف شرع شریف و دیگر امورات مکروهات و حرام احتیاط باید و در مسائل
مختلف فیه ترجیح بر تجویز اهل سنت ماند و از پوشیدن کوٹ پتلنہ
دیغرو پہنیز کن - در حدیث آمده اپنیکے از شتاگ از ازار فرد آید داشت

است یعنی پوشیده اود را آتش رو د - ولباس حسب طریقی مشایخین و علما و صلحی

پوش تا همراه ایشان مجشو شوی سول قبول فرمود - کنم مع من لحیت هنر تشبیه بقلم هفتمین فصل
هر که با قدری شباخت پیر کرد پس از آن خشم
یابنی ادم قلن این لذت کاین کو لیا سایع ایری سو ایکو و ریتاگاها و لیماش المقوی
اسے فرزندان ادم هر آنینه افرزاد آورده بیم رشانی باشی که بیشتر شرمناکه شما زدن زدن آورده بیم جامه بازیست را ایشان پس هنگاری
دیگر خیمه **العرز** هر که زن مدارد غریب دنیا ندارد - و هر که زن مدارد
دیگر خیمه **العرز** هر که زن مدارد غریب دنیا ندارد - و هر که براور زن مدارد
دیگر خیمه **العرز** هر که زن مدارد غریب دنیا ندارد - و هر که براور زن مدارد

آسایش تن ندارد - و هر که فرزند ندارد - روشنایی حشم ندارد - و هر که براور زن مدارد

قوت بازو ندارد - و هر که این چهار ندارد پسچ غم ندارد **العرز**

نو حشیم آدمی فرون شود از هشت چیز مگر میسر نشود با او نظر کن هر زمان

برزرو بر صحبت و شیخ کبار و شاه عد - خط خوب و حسن خوب و بنده و آب وان

العرز یادگیر که حاکم و حافظ و حکیم و جام و حام کهنه باشد **العرز**

و چیز آن را نکنیجتی است ترس از رب طبلیل - و قناعت بقلیل و دوچیز است

یکی بتهراز آن و دیگری بدهراز آن در جهان نیست - اول دادن و دوم خواست

و دوچیزه افراموش ساز - اول عبادت - ثانی سعادت و دوچیل پادشاهی
 غلطت و زیزو نفرت فقیر و دوچیز آثار سعادت است - غبت با عملها صحبت
 با فقر و دوچیزه تهرین نمیباشد - خلق ملیح - وزبان فصیح و دوچیزشان
 بدینجی است - بزرگان را ببدی یاد کردن و خود را از همه بهتردانستن و
 دوچیزه دلیل احمقی است - سخن زنان شیندگان و از سفلگان توقع داشتن و
 دوچیزه دل را روشن سازد - ذکر خدا و کلام انبیاء و دوچیزه تهران از همه چیزها است
 قبول کردن فضیحت کبار - و پذیرفتن عذرگناهگار و دوچیز انسان ابهتر است
 طلب خوشنودی ذوالجلال - و استدعای معاش حلال و دوچیز علامت بیان
 صبر بر بلا - و شکر بر باغ و دوچیز غنیمت شهر - جوانی پیش از پیری - و صحبت
 قبل از بیماری و دوچیز باعث تاریکی دل است - کثرت کلام - و فرمایم
 زیادت و دوچیز ملام اهمی است - مخدوم مملوون - و خادم غیر متدين و دوچیزه

۸۹

و نقصان نیگند - گفتار سخنیده - و عمل پسندیده **و دوچیز بجه حق منسوب است** .
خاستن
تایش خویش - و اتباع بکش **و دوچیز حافظه را زیاده گرداند** - اول صبح بدر
و همیشه باوضو بودن **و دوچیز شیوه صداقت خلعت است** - گرفتن دست
دوست در پرشیانی - و دادن مشورت نیک در حیرانی **و دوست آن باشند**
که گیرد دست دوست پو در پرشیان حالی و درمانگی **و دوچیز آثار نادانی است**
قطع کلام من دون و بے محل گفتگو کردن **و دوچیز انسان را نام آور نیکند** - هوشیاری
از کام - و برد باری از عام **و دوچیز علامت فراست است** - در یافتن نجات
و توقف در الزام قصور **و دوچیز هر بر از همه کارها است** - قول موافق آیات فرقه
و فعل مطابق حدیث رسول بجان صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم **الحضرت**
سنه حمزه موجب غرت است - با پریان خدمت - و با جوانان نصیحت - و با خردان
شفقت **و سنه حمزه دان خدا اختیار نیکند** - فقر اختیاری - و رضاب قضا و آهی
تقویت

و صبر بر سوگواری و سه چیز مثمر شویت است. کینه در دل داشتن. و حسرت

مرد مان خوردن و در طلوع آفتاب خوابیدن و سه چیز بخوبیت چیز پایدار نماند

مال ببے تجارت. و ملک ببے سیاست. و علم ببے مباحثت و پیغام

دعوی آن نکند. یکی شجاعت. دوم سخاوت. سوم شرافت و سه چیز اختیار کند. نماز

بحضور قلب گذاردن. و شب بیداری کردن. و کلام اللہ خواندن و سه چیزشان

کفر است. نفاق بدن نهادن. و محبت دنیا بدل داشتن. و حرام راحلال داشتن

العشر چهار چیز و نکیفه بایکرد. صورت بندگی. و سیرت افگندگی. و لمحی

دستان و نیکوئی با مردمان و چهار چیز موجب تزايد دولت است. باید

نفاق. و بانیکان اتفاق. با دستان تلطف. و با دشمنان مارا و چهار چیز پیش

یادی آرد. و در تدرستی را. و غم راحت را. و افلات دولت را. و نافرجامی بجهت

و چهار چیز علامت صاحبدی است. هنگام طیش حفظ مراتب داشتن و بحقیقت

کلمه کفر گفتن - و دل کسی بخیه نساختن - و عیب مردم فاش نکردن **و چهارچیز که مرا**

از ارتکاب آن منفعل میشوند سخن به محل گفتن - و محبت با بدان داشتن - و خنگ

با مهتران نمودن - و حقارت علماء و فقر اکردن **و چهارچیز را چهار دزد اند - مال را**

سرقت - و شعور راجا هیست - و علم را نخوت - و محبت را قرض **فَإِنَّ الْقُرْضَ**
قَسْرَهُ

مِقْرَأْصُ الْحَبَّةَ وَ چهارچیز آدم را ضعیف میکند - و شمن بسیار و قرض میشما

سقا عن محبت است

و پریشانی روزگار - و مخالفت پروردگار **و چهارچیز همار چیز را بر با د میکند - ناشکی**

لغت را - و پیدا وی دولت را - و غرور غرعت را - و خندگی حکمت را **و چهارچیز**

نتیج حیات است مععارضت شنای بزرگان - و دعا ده در پیشان - و نوازش

سلطان - و دیدن و تسان **و چهارچیز بازن توان یافت - عُرْكَذ شة - و سخن گفت**

و تیر محبت - و قضار فته ه بر لب جوی نشته گزیر غربین پاکین اشارت ز جهان گذ ران

مارابس سه از دست فته بیچ نیا ید بیچ حال پاچند انکه او فغان کند و جا مها در و

و چهار خیز سرما یه سعادت است - و فاداری بر قولِ خود کردن - و در کسبِ

خوشکوشش بلینغ نمودن - و بقدرِ هر کمی در تو اضع کوشیدن رازِ دل خو

از غیر پوشیدن و چهار خیز خلاصه جمیع عبادات است - و فاموندِ عهو و

نگاهبانی کردنِ حدود - و صبر بر مفتوح - و خوشنودی بر موجود **العزز** احکام حق
کرشد **رخون**

بر علم خود عمل نمائی علم لدتی داده شوی - و علمناها من که نایمک آشاده

و آموخته اور ارزش کی خود علی -

بسوی اوست و حدیث مَنْ عَمِلَ بِمَا تَعْلَمَ أَتَاهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ کوشا

هر که عمل کرد به علم خود بدهی خدا تعالی آن علم که ندانسته بود

شاپد بد وست ۵ علم باطن ہمچو سکه علم طاہر ہمچو شیر پوکے بود بی شیر سکه کی بدبی پیچ

چه خوشگفتة دُرسته ۵ روزها باید که تاکی پنبه دانه زاب گلن

شنا ہی راحله نجشد یا شہیدی را کفن پڑا مادہ نا باید که تاکی نطفہ آب اندر شکم

صفدری خیز دمیدان یا یغروسی انجمن پڑ سالہا باید که تاکی کو دک از روی خود

عالیم دانابود یا شاعر شیرین سخن پڑ قرنها باید که تا صاحب دلے پیدا شود

بایزیدا ندر خراسان یا اویس اندرون قرن **الغفرن** در هر کار نیک اول بسن علیه
نامه میر **م** **م** بنام خود

گوکه هیچ کار سے بے بسم الله برکت ندار و دو در آن کار شیطان شرکی تو با

پس در ابتدا هر امر سبیم الله و بر آن تھا یا ش **الحمد لله** و بنا بر دفع ذنب
شنا بر سے خدا است

أَسْتَغْفِرُ لِلَّهِ وَبِرَحْمَةِ رَبِّيْ مَوْلَاهُ لَكَ فَضْلٌ لِلَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ شَاءَ

از خدا آمر زش میخواهم **ما یا ان بگذاش** کم اینست افضل خدا میدهش به هر که خواه

وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمُ **الغفرن** اخچه گوئی خشیتن بر آن عمل نمای و

و خدا خدا و ندفضل بزرگ است

چون گفتی ولیش بیار **و** قدر مردم بدان **و** دوست را بسوز و ز یا ن تھان کن

و بزر و اسپ و شمشیر اعتماد مکن **و** خدمت همان بقدر امکان او کن **و**

همان را کار مفرما **و** پیش همان بر کسی خشم مکن **و** بجانه که در آنی چشم وزبان را
غصه

نگا ہار **و** دل و تن و جامہ پاک دار **و** فرزندان خود را علم و ادب و سواری اپ

و تفگیک زدن بیاموز **و** ہمہ خواہشہائے اولاد با نجاح مرسان **و** بلا اندیشه

کار مکن - مد برانہ کار کن **و** جوان مردی اختیار کن **و** نہ آموختہ استادی مکن

و ناکرده کرد و شمر و باز رگان مزاح مکن و عوام را گستاخ ساز و هزل آیز
 گفتگو مکن و کار امر دز به فرد اگذار و جنگ بگزشته یاد مکن و مال خود
 بکسی منمای و مال مردم و عقل خوش راز یاده مشمار و اندک خود را بهتر از
 بسیاری دیگران دان و در فازه دست بر دهن بدار و پیش مردم
 خمیازه مکش و در بینی انگشت وا ز آن خلال دندان دریش مکن
 ع خواهی نشوی رسوا همزگ جماعت شو و کیفیت سماعی بلا تحقیق پیش
 کسی مگو ع شنیده کے بود ماند دیده و بعیب خود بینا باش و عیب کساجن
 و استاد شفیق راغبینت دان و آب دهن ینی به بلند آوازی نختن
 خلاف تهذیب شمر و ناما و غمازی حتی از چشم و ابر و مکن و از قیقهه
 و خنده با صدا خذ رکن و سخن گفته مکر رمکو و مشنو و خود را مثل زنان میارا
 ع شناومی خود بخود کردن نه زیبد مرد عاقل را و خلوت را برجوتبه صحیح

و باناشناخته مه سفر بباش و کم از تک سفر نکنند و ببی کن
 همستان مشو و بنگم کسان شادی کمن هه اگر بُرُد عدو جائے شادمانی نیست
 که زندگانی مانیز جاودانی نیست و مردگان را بجزئیکی یاد کمن و فته آنیزی
 کمن و مصلح مردم باش لَهُ وَالصَّلْوةُ خَيْرٌ - و نان خود بر دست رخان یکران مخجر
صیغه کاری بهتر است
 و تنها پیش مردم مخور و از دشمن دوست رو خذ رکن و در راه از بزرگان
 پیش مرد و از آستین بسی بپاک کمن و پیش از وقت و بشیں قیمت
 مخواه ع ره دیده بر و اگرچه دور است و باست و دیوانه سخن مگو و
 با او باش و خیره سران بر سر کوچه هایشین و زیر درختِ ثراه دار بول و برآ
 کمن و عجلت بخار ها کمن الابصر و رست ع منتون معاش خود منی با یه بود
 ع مغروز بعقل خود منی با یه بود ع با مردم نیک بدمنی با یه بود و هر که
 از خدا تعالی نترسد از دبرس و آزموده را اکثر میازما منْ حَرَبَ الْجَوَبَ
کسیکه از موده شده

حَلَّتْ بِهِ الْنَّدَأَمَةُ بِدَانِكْهُ بِدِي بَا بَدَانِ سِكَارِيَّسْتِ وَنِيكِي بَا نِيكَانِ خِيرَجَارِ

آزِ ما يَدِ نِجَالِتْ بِرِدِ

وَنِيكِي بَا بَدَانِ كَارِبِعَدَالِهِ اِنْصَارِيَّسْتِ رِبَاعِي اِزْدَادِهِ چِهِبِهِرِسْتِ گَفَّهَهَ كَه طَعَامِ

نَادَادِهِ چِهِبِهِرِسْتِ گَفَّهَهَ دِشَامِ ڦُ ۆزْخُورِدِهِ چِهِبِهِرِسْتِ گَفَّهَهَ كَه غَضَبِ

نَاخُورِدِهِ چِهِبِهِرِسْتِ گَفَّهَهَ كَه حَرَامِ **الْعَزْرَرِ** قَطْعَهِ يَادِ دَارِي كَه وقتِ اِدَنِ تَعَّ

هَمَهَ خَنْدَانِ بَدَنْدَوْ تُوْگَرِ يَانِ ڦُ آنْخَانِ زَيِّ كَه وقتِ مُرَدِنِ تو ڦُ هَمَهَرِ يَانِ بَزْدَ تَوْخَنِدِ

هَچَانِ زَنْدَگَانِي كَنِ انْدِرِ جَهَانِ ڦُ كَمْ چُونِ مرَدِهِ باشِي نَگُونِيدِ مُرَدِهِ

خِيرِ كَنِ اَسِ فَلَانِ وَفَنِيمَتِ شَمَارِغَرِ ڦُ زَانِ پِيشِيرِ كَه بَانِگِ بِرَآيِدِ فَلَانِ نَامِ

الْعَزْرَرِ گَفَّهَهَ مِي شَوَدَ كَه رَوْزَهِ پِيمَبرِ ما عَلَيْهِ الْصَّلَاةُ وَالْفُتُولُسِيلِيمِ

باَسَهِ يَارَانِ خَوَدِ بَدَولَتِ خَانَهِ اِميرِ المُؤْمِنِينِ حَسْرَتِ عَلَى كَرْمَ اللهِ وَجَهَهَهُ هَهَانِ

آهَ نَدِ حَسْرَتِ عَلَى رَضِيِ اللهِ تَعَالَى عَنْهُ مَا حَضَرَ كَيْ طَاسِ رَوْشَنِ پَرازَعَسْلِ ضَهَارِ

مُونَدِ چُونِ حَسْرَتِ رسَالَتِ پَناهِ صَلَى اللهِ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ سَلَمْ بِرَطَلِ

و عسل نظر فرمودند - گفتند که عجب طاس و شن پُرا ز عسل و برق موئے با رکیک

انقاذه است - به یاران خوش فرمودند که هر کیک تسبیههایین طاس و عسل و موئے

پدیدهند - و رو بجانب حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالیٰ عنہ آور دند - چنانچه حضرت

صدیق اکبر رضی الله تعالیٰ عنہ گفتند - که یار رسول الله صلی الله علیک وسلم - مرد و نیکا

ازین طاس و شن تر - و ایمان و دل وے ازین عسل شیرین تر - و ایمان آخر باخو

بردن از این موئی بارکیک تر - و حضرت عمر بن خطاب رضی الله تعالیٰ عنہ عرض کرد

که یار رسول الله صلی الله علیک وسلم - پادشاهی ازین طاس روشن تر - و مملکت

اعنی حکومت پادشاهی ازین عسل شیرین تر - و در مملکت عدل کردن ازین موئے

بارکیک تر - و حضرت عثمان این عفان رضی الله تعالیٰ عنہ گفتند که یار رسول الله

صلی الله علیک وسلم - علم دین ازین طاس روشن تر - و خواندن علم ازین

شیرین تر - و عمل کردن برعلم ازین موئے بارکیک تر - حضرت علی کرم الله حب

عرض کردند که یار رسول اللہ صلی اللہ علیک وسلم - مہمان ازین طاس روشن تر

و خدمت مہمان ازین عسل شیرین تر - و مہمان را راضی داشتن ازین سو بار کیت
شہد

و بعد ه حضرت رسول مقبول علیہ الصلوٰۃ والسلام بجانب حضرت فاطمۃ الزہرا

رضی اللہ تعالیٰ عنہا التفات فرمودند کہ شما ہم چیزے بگوئید - بملائی تمام گزار شنوند

که یار رسول اللہ صلی اللہ علیک وسلم - زنان راحیا ازین طاس روشن تر - و

چادر بہ روئے ایشان ازین عسل شیرین تر - و خود را از حشتم نامحرم نگاہ داشتن
شہد

ازین موئے بار کیت تر - و بعد ازان پغمبر با صلی اللہ علیہ وآلہ واصحاب سلّم فرمودند

کہ ما ہم چیزے بگویم - که معرفت ازین طاس روشن تر - و شنیدن معرفت ازین

عسل شیرین تر - و نگاہ داشتن معرفت در دل ازین موئے بار کیت تر - و بعد ازان

حضرت جبریل علیہ السلام در رسید که یار رسول اللہ صلی اللہ علیک وسلم - من ہم چیز

گویم کہ راهِ خدا تعالیٰ ازین طاس روشن تر - در فتن در راهِ خدا تعالیٰ ازین عسل شیرین
شہد

و شناختن راهِ خدا تعالیٰ ازین موسی بارگیک تر. بعد از آن از حضرت جل و علاوه‌جی ^س

^{لهم آتیتہ بہشت از این طاس روشن تر} دعوت بہشت ازین عسل شیرین تر. و گزین ^{شیخ}

بندگان برپل صراط ازین موئے بارگیک تر. **الغیر** این حکایت در الہی نامه

مصنفه حضرت شیخ فخر میدالدین عطار رحمۃ اللہ علیہ چه خوب نگاشته است

کیکے ترسا مسلمان گشت پیروز ^پ بمی خوردن شد آن جا هل دگر روز

چو مادرست دیدا و راز دردی ^پ بدگفت ای پسرا خرچ په کردی

که شد آزده عیسیے زود از تو ^پ ^{لهم محمد ناشد خوشنواد از تو}

فخشنده دار رفتن ره نگونیست ^پ که هر رعناء فرازاجی مرد اونیست

بردی رزود رآن دینی که هستی ^پ که نامر دیست در دین بت پرستی

الغیر باگر قدرے عقل ہست ہمین قدیس است ھدی قذگری

برای راد نزد ن و پند وادن

لَا كُلَّى لِلْأَبَابِ لَا أُنْظَرُ إِلَيْهَا مَا قَالَ وَلَا تُنْظَرُ إِلَيْهِ مَنْ قَالَ هُنْذِ مَا صَفَّا وَلَا غَمَّا كَمَا

لهم آتیتہ بہشت از این طاس روشن تر

الغرض این چند کلمه که گفته شد بگوش ہوش بشنوی و یا دیگری و بدان عمل نمائی

بلا شایسته شک و آمیزش شبہ بر تہ علیا برسی۔ اولئک اصحاب الحسنة
آنچنان باشند گان بیشت اند
ھو فیہا خالد فون لا الہ ان اولیاء الله لاخوف علیھم
ایشان آنجا جاوید باشد - آگاه باش ہر آئینہ دوستان خدا هیچ ترس نیست برایشان و نایشان
و لا هم بخوبون لا و من یومن یا الله و یعمل صدائی خالد
اندو گمین شوند - دھر که ایمان آرد بجند ایکنده کار شایسته در آردش
جئت بخوبی می تختیها لا هنر خالدین فینها آبدام لا
بوستان نایبر دزیر آن جو یہا جاوید آن آنجا بہیشه
و به دیگران ہم امرکنی - و ترغیب نمائی - و بیاموزی ثواب بسیار یابی

انتشاء الله تعالى وحدة الغفران

اگر خواهد خدا کے بلند و اصدق نجاشنده -

مناجات بد رگاه قاضی الحاجات

تو آن رفع مکانی که ساکنانِ فلک پر برستان تو دار نمسیل در بانی

چه احتیاج بپشیں تو رازِ دل گفتن پر که حالِ خسته دلان اتو خوب میدانی

تو خود دانی اے خالقِ کبیر یا قطعهٗ تر اگر نگویم گبویم کریا

تر اہمچو من بیش از بیشتر پر مراتویکے قصہ بس مختصر
رباعی

اے آنکہ ترا جود و سخن امی زیبد پر مارا گند و حبہ رم و خطایمی زیبد

من با تو نگویم کہ مبانیکی کن پر با ما ہے آن کن کہ ترا می زیبد
رباعی

یا رب ز تو آنچہ من گدای خواہسم پر افزون زہرا رپادشا یخواہسم

ہر سر زور تو حاجتِ می طلبہ پر من آمدہ ام از تو ترا یخواہسم

رَبَّنَا إِلَهُنَا الصَّوَاطُ الْمُسْتَقِيمُ لَهُ رَبَّنَا عَفْوٌ لِي وَلِوَالِدَيَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ

خدایار او راست را را پر من اے پر در دگار بایا مراد مادر پر را مسلمانان را

یومِ یقُومُ الْحَسَابِ یا حَمَیٰ یا قیومُ بر حکمتِ کَ اسْتَغْیِثُ أَصْلَحْ لِی شَأْنِ

روز نیکی کی خایم شود حساب - اے زندہ اے قائم دارندہ بواسطہ رحمتِ تو مدد می جویم - درست دنہ ما

کَلَّهُ وَكَلَّتِكَلْنِی ای نَفْسِی طَرْقَةَ عَيْنِی لَهُ أَلْهَقَمُ لَنَا نَسْلَکُ

کل حالاتِ مرا - و گذا ر بِرَ نَفْسِی مِنْ کِی چشمِ زدن یا اس طلب سیکنیم

وَحَبَّکَ وَحَبَّدَ مَنْ يُحْبِلُکَ وَحَبَّتْ عَمَلٌ يُقَرِّبَنَا لِکَ احْبَبَ

از تو محبتِ ترا و محبتِ آنکے ترا و امحبیتِ آنکے و محبتِ آن عل کہ مارا بسوے حتیٰ تو نزدیک کشد

وَاجْعَلْ حُبَّکَ اَحَبَّ اِلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ اِلَى الْعَطْشَانِ

و بسا ز محبتِ ترا محبو ب تر ز دا از آب سر دکہ نزدِ شنگان باشد

سید علی بن ابی طالب

الْمَوْعِدُ

الْكَوْزِنَاوَ لَأَتَقْصِنَا فَأَنْكِنَاوَ لَأَعْطِنَاوَ لَأَتَخْرِنَا
 اسے خدا زیادتی دہ مارا و نقصان دکی نفرما و بزرگی دہ مارا و اہانت نفرما و عطا کن ما را و محروم نہ کرنے،
 وَ أُتْنَاوَ لَأَتُؤْثِرُ عَالِيَّتَنَا فَأَرْضَنَاوَ لَأَرْضَنَا
 دہ ما را بزرگی دکنے والا زد یگر ان ما را کستہ کن و راضی شواز ما دخشنہ شو۔
 رَبَّنَا فَأَتَخْرِنَا دُونُبَنَا وَ كَفَرَ عَنَا سَيِّدَنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَجْمَانَه
 اسے پروردگار ما پس بیا مرگنا ہاں پا اودور کن از بایدیا کارا و بیرون ما را با نیکو کارا ان
 رَبَّنَا وَ أَتَنَا مَا وَعَدْنَا لَكَ رَسُولَكَ وَ لَأَتَخْرِنَا يَوْمَ الْقِيَمَه
 اسے پروردگار ما دیدہ ما را آپنے وعدہ کردہ بزرگیاں سولان ہر دو رسماں کن ما را روز قیامت
 إِنَّكَ لَأَخْلِفُ أُمَّيْعَادَه
 ہر آئینہ تو خلافت و وعدہ نہیں کرنی

(عقل) نامہ کہ عالمِ ظاہر و باطن مانہ و فاعل لگائی
مولانا و فہضیل و لانا مخدومی و مرجعی سیدی سندھ
مولوی حاجی حافظ فارسی و اعظم عارف بابا سید
(صلو) الحسکی و میہمی در حمد را مادی مذکور طالہ العائمه

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى أَسْوَلِهِمْ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰى الْمُحَاجِبِهِمْ جَمِيعِهِمْ

از حمد لفتن ز بان قاصر و برائے نذر دادن جان حاضر ہے این جان عاریت کہ بجا فظ

پروردہ دوست پورے نہش بہنیم و تسلیم و کئے کنم۔ اگر جان قبل ہدب نہ زندہ

جبڑا و قہر امقبوض میشوی ہے جان بجانان دو گر نہ از تو بتاندا جل پا خود منصف

باش حافظ این نکو یا آن نکو پڑھداونما جان ملک است بہ تو نذر دادن محال یکین

بدست قدرت خود قبض نمائی از فضل و نوال رباعی غازی سہ شہادت اندر

کم و پوست پر غافل کہ شہیدِ عشق فاضل تراز دوست پور روز قیامت این

بان کے ماند پا کین کشتہ شمنست و آن کشتہ دوست پور و دنما حدو دو

شار برابر احمد مختار سید ابرار صَلَّى اللّٰهُ وَسَلَّوَتَ كَلِيْدَ الْمَادَ اَمَّا اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ كَہ

وَمَا ارْسَلْنَا لَكُمَا لِرَحْمَةِ الْعَالَمِينَ وَرَشَانِ اوِإِنَّا أَرْسَلْنَا لَكُمَا شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا۔ بیان ام مشنوی

نشستا به شمارا مگر حمت برائی عالم
بے شک فرستادیم شمارا کواہ دخوشنجی ہے

وزنطربو بش مقامات العجاد پلا جرم نامش خدا شاہد نہاد پر گرہ زاران معی سر بر زند

گوش قاضی جانب شاہ کنہ پڑ جویانِ رضایشِ مالک و معبودِ ہستی بسار کیش با

کوئں وجودِ اوست ایجادِ جہاں را واسطہ پڑ دیانِ خلق و خالق را بسط پا علتِ

غافی زامِ گُن فکان پمیت غیر از ذاتِ آن صاحبِ قران پُشل جمالش در دنیا ناید

آنَا أَمْلَحُ وَأَخْنُ يُوسُفَ أَضْبَحَهُ أَرْشَادَكَرْدَيْدَ هَذَا لَكِ مُكْلِحِ حَسِينِ الْوَجْهِ أَشْبَاهُكُو
هَذِهِ حَسِينَ شَهِیدِ خُورَدَارِ دَلْجُو

وَكَانَ نَظِيرِ مِنْ كَاهْوَاهِ لَكَاهْهُو هَذِهِ زَنَانِ مَصْرَبِ بَنِيْگَامِ بَلْوَهِ يُوسُفَ
لیکت تو خود نظر سیر خود شده ه

نُرُوی بُنے خودی از دستِ خویش ببریدند پُمقر است که دل پاره پاره نیکرند

اگر جمال تو اے دل نواز میدیدند پشاہا مگدا یان و خاکساریم تشنہ دیداریم

براے شربت و صال بقیر اریم - ہمین کیک تنا میداریم د مفلسانیم آمد ذکوئی

شَيْئًا يَلِهِ از جمالِ روئے تو پوست بخشانِ جانبِ زبیل ما پڑ آفرین سرت

بر بازوی تو پا اگرچہ از مدینہ طیبہ و مردم لیکن از تصویر تو مسرورا م - رباعی

در خواب ہمیشہ با خیالِ تو خوشم پور بیدار م بخط و حالِ تو خوشم پالقصہ چہ در جوا

چه در بیداری پا اے مردم دیده با جمال تو خشم پا اما بعد میکوید فقیرالله

لهم ستد آللهم رسوله الہادی محمد عکس منی القادری تکان اللہ که این کتاب را ز

اول تا آخر دیدم - اکثر مضا مین احادیث را طاہر و باہر دیدم - اذ آیات قرآن نوچ

علانی فگشت - و اشعار آبدار حسب موقع جربت - از درازی مُلّ و اختصار

مُخل تبراست - نقط قلیل کشیر المعنی است - دل زنگ ال و از خواندن

پاک میگردد - وقت مطالعه بر لب آه و دیده نذاک میگردد - چرا چنین شاید

هر چه پر دیگر است از کفچه در آید - چونکه مصنف این صاحب دل و عالم باعث است

در ایام سنت نبوی بی بدل است - نور حال بر قال ہویدا شد - جمال باطن نطاہر می پدید

خداوندان با ہم عقد حب توبستہ ایم - و از طریقہ علیتہ قادریہ وابستہ ایم - امید و اریح کم

روز قیامت ہمراہ پیران کیا رمحشوگر گردانی - و از دیدار خود در دنیا و آخرت مسرور گردانی

ایمن آمین ایمن تحریر فی التاریخ ۲۱۰ ذیقعدہ شمسیہ روز چهارشنبه مقام قرنطینہ کامران جزری عز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلَا إِنَّمَا قُلْلُهُ مَوَاقِعُ الْمَجْمَعِ الْمَكْرُومِ شَاهِدُهُ اللَّذِي
 يُصَدِّقُ بِهِ شَاهِدٌ مِّنْ أَنفُسِهِ فَإِنَّمَا قُلْلُهُ مَوَاقِعُ الْمَجْمَعِ الْمَكْرُومِ شَاهِدُهُ اللَّذِي
 خَلَقَ لِلنَّاسَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ وَالصَّلَوةُ وَالسَّمْاعُ كُلُّهُمْ رُسُولُهُ خَصَّهُ بِالْخُلُقِ الْعِظِيمِ
 كَمَا خَلَقَ لِلنَّاسَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ وَالصَّلَوةُ وَالسَّمْاعُ كُلُّهُمْ رُسُولُهُ خَصَّهُ بِالْخُلُقِ الْعِظِيمِ
 كَمَا خَلَقَ لِلنَّاسَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ وَالصَّلَوةُ وَالسَّمْاعُ كُلُّهُمْ رُسُولُهُ خَصَّهُ بِالْخُلُقِ الْعِظِيمِ
 كَمَا خَلَقَ لِلنَّاسَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ وَالصَّلَوةُ وَالسَّمْاعُ كُلُّهُمْ رُسُولُهُ خَصَّهُ بِالْخُلُقِ الْعِظِيمِ

الغزير جدول عجیب و غریب قاعدہ دریافت غرہ قمری ہر ماہ تاسیسہ ہجریہ
 جمع نامی اعداد ماہ کشہ طلوب معائنة کنی تخت وزہامندر جہش بر اعد اجمعیہ ذریعہ
 مرقوم است ہمان دو غرہ ماہ طلوب باشد مشلاً اگر غرہ محرم ۲۳ مہ دریافت نمایند پس جمع کنندہ

ہر دو هندسہ کا زیر محرم و میسمی ۲۰۰ حاصل جمع ۱۲ مشود۔ برہندسہ ۱۲ پچشبندی

کہ نگاشتہ است ہمان دو غرہ محرم سنتہ ہجرت و بیس علی ہذا۔ قائلہ اللہ علیک
 خدا انا تربت

۱	۳	۶	۲	۳	۴	۳	۵	۱	۳	۶	۲	۳		
۲	۳	۷	۳	۵	۱	۳	۶	۲	۳	۷	۳	۵		
۳	۲	۳	۶	۳	۵	۱	۳	۶	۲	۳	۷	۳		
۴	۱	۲	۳	۶	۳	۵	۱	۳	۶	۲	۳	۷		
۵	۲	۱	۲	۳	۶	۳	۵	۱	۳	۶	۲	۳		
۶	۱	۲	۳	۶	۳	۵	۱	۳	۶	۲	۳	۷		
۷	۲	۱	۲	۳	۶	۳	۵	۱	۳	۶	۲	۳		
۸	۱	۲	۳	۶	۳	۵	۱	۳	۶	۲	۳	۷		
۹	۲	۱	۲	۳	۶	۳	۵	۱	۳	۶	۲	۳		
۱۰	۳	۲	۱	۲	۳	۶	۳	۵	۱	۳	۶	۲	۳	
۱۱	۴	۳	۲	۱	۲	۳	۶	۳	۵	۱	۳	۶	۲	۳
۱۲	۵	۴	۳	۲	۱	۲	۳	۶	۳	۵	۱	۳	۶	۲
۱۳	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۲	۳	۶	۳	۵	۱	۳	۶
۱۴	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۲	۳	۶	۳	۵	۱	۳
۱۵	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۲	۳	۶	۳	۵	۱

ماہ محرم زرہ بین اند صفر بین آئینہ پا اول ربیع آب روان آخونمے ملگہ

اول جادی نقرہ بین پسیر بین در آخرین پا ماہ ربیع صحت بین شعبان کیاہ سبتر

شمیشر رمضان مگر شوال جاسہ سبترین پا ذیقعدہ بینی کو دے کے ذیحجہ دختر خوب تر

تحقیق دریافت فاصله در میانی اصلاح عماک محر و سه سرکار عالی بخط مستقیم بشمار

میل مرتبہ مولف بزم اعلیٰ عملداری پسخانجات سرکار عالی۔

۱	بلده فخر خند بنیاد حیدر آباد	بلده
۲	بلده خجسته بنیاد او رگ آباد	بلده
۳	ضلع بیرون	بلده
۴	ضلع نامذیر	بلده
۵	ضلع پربنی	بلده
۶	ضلع کلکرہ	بلده
۷	ضلع رائچور دوآب	بلده
۸	ضلع لکنکور	بلده
۹	ضلع کلکرہ مقام کچھری دہاریں	بلده
۱۰	ضلع وزنگل	بلده
۱۱	ضلع نگنڈہ	بلده
۱۲	ضلع محبوب نگر	بلده
۱۳	بلده مخدی آباد بیدر	بلده
۱۴	ضلع بیدر مقام کچھری شنگاری می	بلده
۱۵	ضلع کلکرہ مقام کچھری کرینگر	بلده
۱۶	ضلع اندور	بلده
۱۷	عاد آباد عمل اری	بلده

من نوشتیم آنچہ دیدم در کتاب ہے عاقبت واللہ اعلم بالصواب

اَلَاكْحُمْ اغِفْرْ لِهِ وَلِقَارِبِهِ وَلِعَاتِبِهِ

خنداندا مولع دستاری و کاتب این را

وَالْحَمْ وَاجْعَلْهُمْ مِنَ الْمُحْشُورِينَ فِي زُمْرَةِ النَّذِيْنَ

سغفت فرماد برایشان رحم کن و ایشان را بروزی است از نضل خود بزرگ پیغمبران

وَالصِّدِّيقِيْنَ وَالشَّهِدَاءِ وَالصَّابِرِيْنَ وَالْمُقْرَبِيْنَ هَذِهِ

و صدیقان و شهداء و صابرين و مقربين محشور فرا-

يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَنْصُبِ الْكَثَافَ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ اَمِيْنَ اَمِيْنَ

لے محسربان در دنیا و بخندہ در آحسن است این دعا را قبول ننمایا

يَا رَبَّ الْعَالَمِيْنَ

اے پروردگار مسلم

ههکه بیند و عاطمع دام زانکه من بندہ گنہگارم

سَمِعَتْ هَذِهِ الْمُسْكَنَةَ مِنْ نَظَرِيْ مُشَدِّدَ



التماس

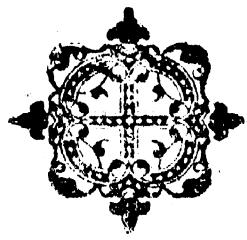
این مختصر مجموعه عقش لغرض نفع رسانی عام طبع و شائع نموده از قید رحبرستثنی و آزاداً
کردم یعنی مقتضی خاطرم آن غیبت که از بیع و شراء ممتنع شوم. با اینستی قص ملحوظ تقدیر
مردم شماری صد ها بیکه تقبیتیم بزرگ ای رسد که خارج از امکان خود یافتم و نه چندان
استطاعتی است که بالذات تقبیتیم عوام بردازم پس چند صد نسخه طبع نموده بعرض منا
برقیمتِ حصل کاغذ و اجرت طبع تقبیتیم فراهم داشته ام. آنکه در خریش سمعه هسته تسلیم
فی نسخه (عص) از بندۀ ضعفت طلب نمود و مطالعه نمایند و مولف ابدعاً خیر فراموش نبازند

تحیر فی التاریخ ۲۰ ربیع المحرب ۱۴۱۹ هجری نبوی صلی اللہ علیہ و آله و صاحبہ وسلم

رافیت



من بجز رار طبع سرکار عالی و مستتز طبع مسجد حاجی کمال محله راجه راؤ رنبه بھادر



آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنے یوم یہ دیرانہ لیا جائے گا۔

